

دروس خارج محدثه سال ۷۶–۷۵

حضرت آیت الله مکارم شیرازی

به همراه صوت دروس

بسم الله الرحمن الرحيم

آرشیو دروس خارج مستحدثه آیت الله العظمی مکارم شیرازی ۷۶-۷۵

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاهت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آرشیو دروس خارج مستحدثه آیت الله العظمی مکارم شیرازی ۷۶-۷۵

مشخصات کتاب

سرشناسه:شیرازی، ناصر مکارم،۱۳۰۵

عنوان و نام پدیدآور:آرشیو دروس خارج مستحدثه آیت الله العظمی مکارم شیرازی۷۶-۷۵ /ناصر مکارم شیرازی.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی : سایت مدرسه فقاهت

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج مستحدثه

مرگ مغزی جلسه ۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: مرگ مغزی

به مناسبت روز اول بحث می گوییم: علم وقتی فایده دارد که توأم با تقوا باشد و الا علم بدون تقوا وبال است. در زیارت جامعه می خوانیم: وَ جَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ طِيباً لِخُلْقِنَا وَ طَهَارَةً لِأَنْفُسِنَا وَ تَزْكِيَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِذُنُوبِنَا؛ یعنی اینکه ما در کنار قبر شما به درود می فرستیم چهار فایده برای ما دارد: اولا موجب می شود اخلاق ما خوب شود، ثانیا موجب تطهیر نفوس ما می شود، ثالثا موجب می شود تزکیه پیدا کنیم و آخر اینکه گناهان ما بخشوده شود.

شاید یکی از فلسفه های تشکیل حوزه ی علمیه در اطراف قبور مقدسه برای این باشد که بشود از نورانیت این قبور استفاده کرد و علم را با تقوا عجین نمود.

بحث امسال ما در مورد سه مسأله از مسائل مهم مستحدثه است:

مسأله ی اول در مورد مرگ مغزی است. کسانی هستند که بر اثر تصادف یا بیماری مغزشان از بین می رود ولی بدن حیات نباتی خود را ادامه می دهد. این سؤال مطرح می شود که در این حال یقینا فرد مزبور باز نخواهد گشت و خواهد مرد آیا در این حال اعضاء که هنوز از کار نیفتاده است می توان آنها از بدن او جدا کرد و به دیگری پیوند زد؟مرگ مغزی علاوه بر مسأله ی فوق مسائل دیگری را نیز به دنبال دارد مثلا اموال آن شخص و زن او در این حال چه می شود. اگر مرگ مغزی هفته

ها طول بکشد آیا احکام میت بر او بار می شود؟

ص: ۱

مسأله ی دوم در مورد تلقیح مصنوعی است. زنانی هستند که به دلائلی باردار نمی شوند آیا می توان از نطفه ی شوهر و یا نطفه ی بیگانه ای را گرفت و با او تلقیح کرد و یا می توان نطفه ی زن و مرد دیگری را در آزمایشگاه تلقیح کرد و در رحم این زن کاشت؟

مسأله ی سوم در مورد تغییر جنیست است. کسانی هستند که دو جنسه هستند و تغییر جنسیت می دهد. اگر ازدواج کرده باشد حکم آن چه می شود مثلا زن داشته باشد و خود هم تبدیل به زن شود. احکام متعدد دیگری هم بر آن بار می شود.

قبل از ورود به بحث چند مطلب را باید بحث کنیم.

مطلب اول چیزی است که سال های گذشته نیز مطرح کردیم و آن مربوط به فلسفه ی مسائل مستحدثه است. گفتیم دو مقدمه است که با هم ضمیمه می شود و سر از مسائل مستحدثه در می آورد.

مقدمه ی اولی این است که کاروان جامعه ی انسانی هرگز متوقف نمی شود و همواره در حال پیشرفت و اکتشاف و اختراع می باشد. مسائل جدیدی همانند پیوند اعضاء و امثال آن در مسائل طبی، اقتصادی و غیره مطرح می شود که باید احکام آن را بررسی نمود.

مقدمه ی ثانیه این است که می دانیم اسلام برای هر سؤالی جوابی دارد. آیه ی (الیوم اکملت لکم دینکم) و حدیث پیامبر اکرم (ص) در حجه الوداع که می فرماید: (وَ اللَّهِ مَا مِنْ شَيْ ءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّهِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَ قَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَ مَا مِنْ شَيْ ءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّهِ إِلَّا وَ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْه) بیانگر این است که از هیچ حکمی فروگذار نشده است و کسانی که قائلند حکم بعضی از موضوعات در شرع نیامده است در اشتباهند.

ص: ۲

بنابراین هیچ مسأله ی مستحدثه ای بدون جواب در دنیا نیست خصوصا که اسلام دین تمام جهان است و ابدی می باشد.

فقیه باید سعی کنید تا از قواعد کلیه و اصول عملیه و لفظیه بدون اینکه پناه به قیاس و استحسان و ظنون غیر معتبر ببرد حکم این مسائل را استخراج کند.

مطلب دوم این است که خوب در حوزه ی علمیه لجنه ای باشد که موضوعات مسائل مستحدثه را جمع آوری کنند و در زمینه های پزشکی، اقتصادی، و سایر امور مسائل جدید را جمع کنند و به فقهاء تحویل دهند تا در مورد آن بررسی انجام شود تا وقتی از فقیه سؤال می کنند فقیه خالی از ذهن نباشد و جوابی ندهد که ناصحیح باشد. امروزه در دادگاه ها مسائل عجیب و غریب بسیاری پیدا می شود و فتوای مراجع به عنوان سند در پرونده درج می شود. از این رو باید دقت بسیاری به خرج داد.

مطلب سوم این است که مسائل مستحدثه در مسیر آن است که فقه تازه ای را احداث کند ولی با این حال در حوزه های علمیه در حاشیه است و بیشتر به فقه سنتی پرداخته می شود.

راه اول این است که فقهاء در کنار مسائل سنتی به مسائل مستحدثه ی آن هم بپردازند. مثلا در کنار بحث ربا به مسائل جدید آن و بانکداری اسلامی و امثال آن هم پرداخته شود که آیا بانک بدون ربا وجود دارد یا نه، بحث تورم مطرح شود که اگر کسی هنگام بازپرداخت بر اساس تورم مبلغ بیشتری بدهد ربا حاصل می شود؟ و یا در کنار مسائل نکاح مسائل از قبیل تلقیح مصنوعی و مانند آن نیز مطرح شود.

راه دوم این است که بحث مستقلی در مورد مسائل مستحدثه اختصاص داده شود. اگر مسائل مستحدثه مطرح نشود چه بسا اشکال شود که دین اسلام برای مسائل جدید جوابی ندارد.

اول مسأله از مسائل سه گانه: مرگ مغزی

آنچه از بحث های اهل فن و پزشکان استفاده می شود این است که مغز به کلی از کار می افتد و هیچ نشانه ای از حیات در مغز نیست. مغز در حال عادی امواجی از خود ساطع می شود که با نوار قابل ضبط است. در مرگ مغزی این موج صفر می شود و خط صافی در نوار منعکس می شود. با این حال بعضی از دستگاه های بدن مانند قلب کار می کند و از کار نمی افتد. این به سبب آن است که سیستم حرکت دهنده ی قلب در درون خود قلب است و به مغز مربوط نمی شود. (بر خلاف دستگاه تنفس که از مغز فرمان می گیرد و اگر مغز از کار بیفتد دیگر نمی توان نفس کشید و این کار فقط با تنفس مصنوعی امکان پذیر می باشد.) قلب حتی بعد از جدا شدن از بدن هم به تپش ادامه می دهد و کار می کند.

علاوه بر قلب یکسری از دستگاه های دیگر بدن به حیات نباتی خود ادامه می دهند. در این حال اگر توسط دستگاه مصنوعی اکسیژن به بدن برسد و قلب کار کند و با سرم، غذایی به بدنش برسد، بدن به رشد و حیات نباتی خود ادامه می دهد و موی سر و ناخن دستش بلند می شود. ولی حیات انسانی و حیوانی اصلا وجود ندارد. حتی گاه نور شدید به مردمک چشم موجب تغییر اندازه ی مردمک نمی شود و این علامت آن است که مغز به هیچ وجه کار نمی کند.

در مسأله ی مرگ مغزی باید هفت حکم را بررسی کنیم:

فردی که دچار مرگ مغزی شده است زنده است یا مرده به حساب می آید؟ آیا می توان او را غسل داد و کفن کرد و دفن نمود با آنکه دستگاه هایی از بدن او کار می کند. آیا زنده نگه داشتن او تا زمانی که بدنش حیات نباتی دارد لازم است؟ آیا می توان تنفس مصنوعی را از او جدا کرد تا کاملاً بمیرد؟اموال او در این ایام چه حکمی دارد؟ اموال او به ارث می رسد؟حکم همسر او چیست؟ آیا از زمان مرگ مغزی عده ی وفات شروع می شود یا اینکه عده ی وفات از زمانی است که حیات نباتی او هم از بین برود؟اگر این شخص وکلایی داشته است از آنجا که با فوت وکیل خود به خود معزول می شود، در زمان مرگ مغزی اگر وکلاء معاملاتی کنند آیا نافذ است و یا اینکه آنها معزول شده اند؟اگر کسی که دچار این عارضه شده است ولی کسی بوده است آیا در این حال ولایت او باقی است یا اینکه به جد و یا فرد دیگری منتقل می شود؟اگر کسی که مرجع تقلید است دچار مرگ مغزی شود آیا در حکم حی است و می توان از او تقلید ابتدایی کرد؟آیا می توان قلب و یا سایر اعضای او را از بدنش جدا کرد و به دیگری پیوند زد؟

در آیات و روایات چیزی که مربوط به مرگ مغزی باشد وجود ندارد و باید از طریق قواعد کلیه و اصول حکم این مسائل را پیدا کنیم.

ص: ۵

ابتدا باید به سراغ اصول عملیه رویم و حکم استصحاب و غیره را بررسی کنیم. (مانند استصحاب زوجیت، ملکیت، بقاء مقلیدین بر تقلید)

مرگ مغزی جلسه ۲

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: مرگ مغزی

بحث در مرگ مغزی است و معمولا این سؤال در مورد چنین فردی مطرح می شود که آیا می شود اعضای او را از بدنش جدا کرد و به دیگری پیوند زد؟ البته مسأله در مورد مرگ مغزی منحصر به پیوند اعضاء نیست بلکه احکام زیادی بر آن متفرع می شود مانند اینکه فرد مزبور اگر وکلایی دارد آیا به صرف مرگ مغزی آنها عزل می شوند همانطور که با موت وکلات معزول می شوند؟

اگر فرد مزبور مرجع تقلید بود آیا مقلدین او در حال مرگ مغزی او می توانند به تقلید بر او باقی باشند. همچنین آیا می توان از او تقلید ابتدایی کرد؟ و هکذا مسائل دیگر که دیروز به آنها اشاره کردیم.

نکته ی دیگر این است که ما معتقدیم فرمانده ی بدن روح است نه مغز. مغز ابزاری است در دست روح. فرق بین الهیین و مادیون این است که مادیون معتقدند ما ورای بدن حقیقت دیگری نیست ولی الهیین معتقدند ما وراء این بدن حقیقت دیگری هم به نام روح وجود دارد و بعد از مرگ روح حیات برزخی خواهد داشت.

این نکته را با مثالی روشن می کنیم: امروزه کارخانه های عظیم به صورت خودکار مشغول به کار هستند ولی خودکار بودن آنها به سبب این است که دارای اتاقی به نام اتاق کنترل هستند که توسط چند نفر متخصص از نزدیک بررسی و کنترل می شود. اگر در اتاق کنترل کم و زیادی واقع شود بدنه ی عظیمی از کارخانه از کار می افتد. ولی آنچه کارخانه را به کار می زند همان مهندسینی هستند که پشت دستگاه کنترل هستند و اتاق کنترل صرف ابزاری در دست آنها است. مغز همان اتاق کنترل است و بدن انسان مانند کارخانه است و مهندسین همان روح انسان هستند.

ص: ۶

راه صحیح بحث فقهی این است که ابتدا به سراغ نصوص خاصه رود. اگر نص خاصی داشت با استفاده از همان بحث را تمام می کنیم ولی اگر چنین نبود (مانند مسأله ی مرگ مغزی در آیات و روایات نص خاصی وجود ندارد.) و در کتب فقه سنتی هم مانند آن سابقه نداشته باشد بنابراین باید از طریق نصوص کلیه و قواعد مسأله را بررسی کنیم.

جریان استصحاب موضوعی: سابقا این فرد حی بود و احکام حی بر او بار می شد ولی الآن شک داریم که جزء اموات است و حیات نباتی او حیات به حساب نمی آید یا نه. استصحاب می گوید همان حیات سابق را باید به زمان حال بکشانید در نتیجه احکام حی بر او بار می شود در نتیجه اموالش مال خودش است و وکلایش عزل نمی شود و همسرش لازم نیست عده نگه

دارد و نمی شود او را غسل داد و دفن کرد و هکذا.

با این حال این استصحاب با اشکال مواجه است و آن اینکه اولا ممکن است کسی بگوید موضوع عوض شده است و ثانیا مورد مزبور از باب شک در مفهوم است و استصحاب در شبهات مفهومیه جاری نمی شود.

توضیح ذلک: در رسائل و جاهای دیگر این مثال ذکر شده است که نمی دانیم مغرب با مخفی شدن قرص آفتاب در افق حاصل می شود یا اینکه نه علاوه بر آن باید حمره هم زائل شود. بعضی می گویند با استصحاب، بقاء نهار و عدم مغرب را ثابت می کنیم و می گوییم: آفتاب غروب کرد و هنوز زوال حمره نشده است و شک داریم مغرب حاصل شده است یا نه با استصحاب نهار می گوییم هنوز مغرب حاصل نشده است.

علماء می گوینـد این استصـحاب جاری نیست زیرا در شـبهات مفهومیه است به این بیان که ما در خارج شک نداریم زیرا می دانیم غروب آفتـاب شـده است و زوال حمره هم نشـده است. شک ما در مفهوم مغرب است زیرا نمی دانیم شارع، مغرب را به چه چیز اطلاق می کند و این کار با استصحاب حل نمی شود.

در ما نحن فیه هم در مفهوم خارجی شک نـداریم و می دانیم مغز از کار افتاده است و هنوز قلب کار می کنـد و بدن به حیات نباتی خود ادامه می دهد و در هیچ یک از آنها شکی وجود دارد.

به عبارت دیگر ما نمی دانیم حیات برای چه چیزی وضع شده است آیا برای کار کردن مغز و قلب با هم یا اینکه حتی اگر مغز هم از کار بیفتد و قلب به کار کردن مشغول باشد باز هم حیات صدق می کند.

جریـان استصـحاب حکمی: قبـل از مرگ مغزی، اموال فرد ملـک خودش بود و الآن نمی دانیم با مرگ مغزی اموال او به ورثه منتقـل می شود یـا نه در این حـال بقاء اموال را استصـحاب می کنیم. هکـذا او قبل از مرگ مغزی وکلایی داشت و نمی دانیم بعد از مرگ مغزی وکلای او منفصل شدند یا نه در این حال بقاء وکلاء را استصـحاب می کنیم. هکذا استصـحاب جواز تقلید ابتدایی از مجتهدی که مرگ مغزی شده است و یا استصحاب بقاء زوجیت همسر فرد مزبور.

این استصـحاب هم مشکل دارد زیرا موضوع عوض شده است. او سابقا کسی بود که مغزش که قسمت مهم بدن است کار می کرد ولی الآـن دیگر چنین نیست. این تغییر از قبیـل حالاـت نیست تا بگوییم مضـر نمی باشـد بلکه از قبیل مقومات است. تغییر مقومات موجب تبدل موضوع می شود.

مثلاـ اگر آب نجس بخار شود و بخارش به لباس من بخورد و یا بخارش را در دستگاهی جمع کرده تقطیر کنند دیگر نجس نیست و استصحاب نجاست جاری نمی شود زیرا آب بخار شده است و مقومات او تغییر کرده است.

مرگ مغزی مانند کسی است که سر او را از بدن جدا کرده اند و هنوز مشغول دست و پا زدن است تمامی بحث های مرگ مغزی در مورد او هم جاری می شود آیا در خلال این مدت وکلایش عزل می شوند و اگر وکیلی در این مدت معامله ای انجام داد نافذ است یا نه و هکذا موارد دیگر.

همچنین باید بحث کرد که آیا بین مرگ و حیات شق ثالثی هم وجود دارد و یا اینکه فرد یا فقط مرده است و یا فقط زنده می باشد (ما معتقد هستیم شق ثالثی هم وجود دارد و بعدا به آن خواهیم پرداخت)

اجرای اصل موردی: نسبت به اموال او و جواز تصرف ورثه در اموال او اصل حرمت تصرف را جاری می کنیم زیرا (لا یحل لاحد ان یتصرف فی مال غیره) و شاید این مال هنوز مال غیر باشد و شک داریم به ما منتقل شده است یا نه.

در وکالت وکیل می خواهد معامله ای انجام دهد در حالی فرد مبتلا به مرگ مغزی شده است. اصل در معاملات فساد است. شیخ انصاری در اول کتاب بیع با هشت دلیل ثابت می کند که اصل در معاملات فساد است.

از مجتهدی که دچار مرگ مغزی شده است می خواهم تقلید ابتدایی کنم اصل فساد تقلید است زیرا تقلید به معنای حجیت قول مجتهد برای مقلد است و در جایی که در حجیت شک کنیم اصل عدم حجیت است. شیخ انصاری و محقق خراسانی در اول مبحث ظن این نکته را متذکر شدند که اگر مثلا شک داریم اماره ی مزبور حجت است یا نه اصل عدم حجیت می باشد.

همچنین اگر بخواهیم اجزاء او را از بـدنش جـدا کنیم اصل عـدم جواز جاری می شود زیرا در بـدن هیچ کس نمی توان بدون مجـوز تصـرف کرد. حـتی در بـدن میت هم نمی توان بـدون مسـأله ی اهم و مهم ماننـد نجـات جـان انسـانی دیگر و یـا مجوز دیگری تصرف کرد.

این اصل ها قابل اجرا است و مشکلی ندارد.

بحث دیگر این است که به نظر عرف و بر اساس عمومات باید حکم میت را بر او بار کنیم یا حکم حی را.

احکـام شـرع در مـوارد بسـیاری روی عنـوان وفـات و مرگ رفته است. در آیه ی ۲۳۴ از سـوره ی بقره می خـوانیم: (وَ الَّذینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَ یَذَرُونَ أَزْواجاً یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَهَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً)

در این آیه سخن از وفات است حال آیا مرگ مغزی در عرف وفات است. ممکن است طبیب بگوید او مرده است ولی ما تابع عرف عام هستیم نه عرف خاص.

هکذا در آیه ی ۱۷۶ سوره ی نساء در مورد ارث می خوانیم: (ِإِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَها نِصْفُ ما تَرَکَ)

در این آیه هم سخن از هلاکت است و آیا کسی که دچار مرگ مغزی شده است عرفا هلاک شده است؟

در احادیث داریم (رجل مات و ترک زوجا) یا (ترک ابنا) که سخن از موت می باشد.

ان شاء الله این بحث را در جلسه ی آینده مطرح خواهیم کرد.

مرگ مغزی جلسه ۳

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: مرگ مغزی

بحث در مرگ مغزی است و گفتیم احکام مختلفی بر آن بار می شود. مواردی چون پیوند اعضای او، جواز غسل و کفن و دفن او، بطلان وکالت وکلاء و عدم جواز تقلید ابتدایی و موارد مختلف دیگر.

بحث این مسأله مطرح شده که در نظر عرف آیا او مصداق میت است یا مصداق حی می باشد. اگر نظر عرف واضح شود دیگر نوبت به شک نمی رسد تا اصول جاری شود.

گفتیم موضوع احکام شرع در موارد مختلفی حیات و ممات و یا هلاکت و امثال آن می باشد که باید دید آیا عرفا فرد مزبور حیّ است یا متوفّی و میّت به حساب می آید.

انصاف این است که این عناوین صادق نیست و فرد مزبور عرفا زنده است و در حال احتضار و یا شبیه به احتضار است و در آستانه ی مرگ می باشد. موضوعات را باید از عرف عام اخذ کنیم نه از عرف خاص مانند عرف اطباء و امثال آن زیرا عرف عام مخاطب آیات و روایات هستند. حتی اطباء هم نمی گویند که فرد مزبور مرده است بلکه می گویند زنده است و دچار مرگ مغزی شده است. هنگامی اطباء جواز دفن او را صادر می کنند که کاملاـ مرده باشد و تمامی اعضاء او از کار افتاده باشد. بر این اساس نه می توان اجزای بدن او را از بدنش خارج کرد و نه می توان او را کفن و دفن کرد و نه وکلایش معزول نمی شوند و هکذا احکام دیگر.

ص: ۱۱

اگر کسی او را بکشد یا بخشی از عضو او را قطع کند در اینکه حق قصاص دارد یا نه و آیا دیه ی آن دیه ی میّت است یا دیه ی حیّ اینها را هم باید بحث کنیم.

ما باید به دو نکته ی مهم بپردازیم و تا این دو نکته بحث نشود نمی توان در مورد مرگ مغزی قضاوت کرد.

نکته ی اول این است که در آیات و روایات اهمیت فوق العاده ای برای قلب ذکر شده است و قلب به عنوان اساسی ترین عضو برای بدن انسان معرفی شده است. آیا می توان گفت که چون در مرگ مغزی قلب فعال است و کار می کند از این رو اساس و قوام و رکن رکین وجود انسان که حیات قلب است کافی است که انسان زنده باشد؟

حتی این نکته در فتاوای علماء هم منعکس شده است که اگر بدن میتی دو قطعی شود (و مثلا بین دو قطعه فاصله باشد که نتوان آنها را جمع کرد) بر کدام قطعه باید نماز خواند و یا باید دو نماز جداگانه خواند. گفته اند که باید بر قطعه ای نماز خواند که سینه در آن است. شاید این به سبب آن باشد که آنی که اساس است قلب است و شخصیت انسان به همان قلب

بستگی دارد.

سید در عروه در این مورد می فرماید: اما اذا کانت (قطعه ی جدا شده) مشتمله علی الصدر و کذا الصدر وحده فتغسل و تکفن و یصلی علیها و تدفن و کذا بعض الصدر اذا کان مشتملا علی القلب. (یعنی حتی سر به تنهایی نماز بر آن خوانده نمی شود ولی بر قلب به تنهایی باید نماز خواند.)

ص: ۱۲

صاحب جواهر نیز این مسأله را در ج ۴ ص ۱۰۰ در باب احکام اموات متعرض می شود که اگر عضوی از میّت جدا شود و مشتمل بر قلب باشد باید آن را غسل داد و نماز خواند و دفن کرد و بر آن ادعای اجماع علماء می کند.

علت اصلی در حکم مسأله روایاتی است که در این مورد وارد شده است:

وسائل ج ۲ باب ۳۸ از ابواب صلاه الجنائز

ما سند این روایات را بررسی نمی کنیم زیرا سابقا هم گفتیم که اگر احادیث از سه به بالا باشد متضافر می شود و مخصوصا که معمول به اصحاب است.

حدیث ۵: عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ مَادٍّ الْقَلَانِسِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ يَأْكُلُهُ السَّبُعُ أَوِ الطَّيْرُ فَتَبْقَى عِظَامُهُ بِغَيْرِ لَحْمٍ كَيْفَ يُصْنَعُ بِهِ قَالَ يُغَسَّلُ وَ يُكَفَّنُ وَ يُصَلَّى عَلَيْهِ وَ يُدْفَنُ فَإِذَا كَانَ الْمَيِّتُ نِصْفَيْنِ صُلِّيَ عَلَى النِّصْفِ الَّذِي فِيهِ قَلْبُهُ.

حدیث ۱۱: عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِذَا وُسِّطَ الرَّجُلُ بِنِصْفَيْنِ صُلِّيَ عَلَى النِّصْفِ الَّذِي فِيهِ الْقَلْبُ

حدیث ۱۲: جَعْفَرُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ الْمُحَقِّقُ فِي الْمُعْتَبَرِ نَقْلًا مِنْ كِتَابِ الْجَامِعِ لِأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ قَالَ الْمَقْتُولُ إِذَا قُطِعَ أَعْضَاؤُهُ يُصَلَّى عَلَى الْعُضْوِ الَّذِي فِيهِ الْقَلْبُ ما از این احادیث می فهمیم که شخصیت انسان از نظر جسمانی تا حد زیادی با قلب او پیوند دارد. حتی اگر سر انسان هم جدا شود بر سر به تنهایی نماز نمی خوانند بلکه بر عضوی نماز می خوانند که حاوی قلب می باشد.

همچنین از آیات قرآن و روایات استفاده می شود که قلب کانون ادراکات و مرکز ایمان و محبت و رحمت می باشد.

اما آیات قرآن:

سوره ی حج آیه ی ۴۶: (فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُور) یعنی چشمهای ظاهر نابینا نمی شود، بلکه دلهایی که در سینه هاست کور می شود. بنابراین دلی که درون سینه است کانون ادراکات می باشد.

سوره ی رعد آیه ی ۲۸: (أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)

یعنی آرامش که نوعی ادارک است توسط قلب درک می شود.

سوره ی اعراف آیه ی ۱۷۹: (لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها)

در این آیه فقه که درک است به قلب نسبت داده شده است.

سوره ی اعراف آیه ی ۱۰۱: (كَذلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى قُلُوبِ الْكافِرِين)

یعنی خداوند این چنین بر قلب کافران مهر می زند و آن را از کار می اندازد تا حقائق را تشخیص ندهند.

سوره ی حدید آیه ی ۲۷: (وَ جَعَلْنا فی قُلُوبِ الَّذينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً)

یعنی ما در دل های کسانی که تابع حضرت مسیح بودند (نه مسیحیان امروز) رأفت و رحمت قرار دادیم. در این آیه قلب کانون احساسات معرفی شده است.

سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۰۳: (وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً)

خداوند در این آیه به اتحاد قلب ها اشاره می کند یعنی اراده ها، جهت گیری در مسائل سیاسی و اجتماعی همه به قلب ارتباط دارد و وقتی قلب ها با هم متحد شد مردم هم با هم متحد می شوند.

سوره ی احزاب آیه ی ۵۱: (وَ اللَّهُ يَعْلَمُ ما فی قُلُوبِكَمْ)

یعنی خداوند از نیت هایی که در دل شماست با خبر است. این نشان می دهد که کانون نیت ها قلب انسان می باشد.

اما دلالت روایات:

به پنج نمونه از روایات اشاره می کنیم که از نهج البلاغه گرفته شده است.

امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه ی ۸۳ می فرماید: فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةَ ذِي لُبٍّ شَغَلَ التَّفَكُّرُ قَلْبَه؛ ای بندگان خدا از مخالفت خدا بپرهیزید و تقوای کسی را پیشه کنید که تفکر (در مورد خدا)، قلب او را مشغول کرده است.

در خطبه ی ۹۱ به خداوند عرض می دارد: (وَ لَمْ يُبَاشِرْ قَلْبَهُ الْيَقِينُ بِأَنَّهُ لَا نِدَّ لَک) یعنی کسانی که برای تو شریک قائل هستند در واقع کسانی هستند که یقین به این حقیقت، که برای تو شبیه و نظیری نیست، در درون قلبشان قرار نگرفته است.

در نامه ی ۵۳ به مالک اشتر می فرماید: (وَ أَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُم) یعنی در قلبت نسبت به رعیت رحمت و محبت داشته باش. بنابراین کانون محبت و عواطف، قلب انسان شمرده شده است.

در کلمات قصار در کلمه ی ۱۴۷ در مورد علماء راستین می فرماید: (وَ الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَه)

یعنی علماء تا دهر باقی است اسمشان هم باقی است. اجساد آنها در زیر خاک مدفون است ولی مثل و قیافه ی آنها و مکتب و خط فکری آنها در دل های بندگان از سینه ای به سینه ی دیگر منتقل می شود.

در کلمات قصار در کلمه ی ۳۷۵ در مورد امر به معروف و نهی از منکر می فرماید که کسی که این دو واجب را ترک کند و نه با زبان و نه با دست و نه با قلب امر به معروف و نهی از منکر نکند: (فَمَنْ لَمْ یَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفاً وَ لَمْ یُنْکِرْ مُنْکَراً قُلِبَ فَجُعِلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ وَ أَسْفَلُهُ أَعْلَاهُ) کسی که با قلبش معروف را معروف نشناسد و منکر را منکر نداند قلبش وارونه می شود و حس و تشخیص او منعکس می شود و حق را باطل و باطل را حق می شمارد. یعنی آنقدر منکرات را می بینند و نهی نمی کنند که به تدریج باورشان می شود که اینها منکر نمی باشند و هکذا در مورد امر نکردن به معروف.

جمع بندی: علم امروز می گوید کانون ادراکات مغز است و تجربه و حس هم همین را ثابت می کند. زیرا هر آسیبی که به مغز برسد حتی اگر قلب زنده باشد بخشی از ادراکات انسان کم می شود. گاه ضربه ای مغزی موجب از بین رفتن بخشی از حافظه می شود و گاه به فرد فراموشی کامل دست می دهد.

ان شاء الله این بحث را در جلسه ی بعد ادامه می دهیم.

مرگ مغزی جلسه ۴

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: مرگ مغزی

بحث در مورد کسانی است که به مرگ مغزی مبتلا شده اند و مغزشان از کار می افتد و قابل بازگشت نیست ولی قلبشان کار می کند و با تنفس مصنوعی به حیات نباتی خود ادامه می دهند. بحث در این است که اینها جزء احیاء هستند و یا اموات و به تناسب احکامی در مورد آنها مطرح می شود.

ص: ۱۶

بحث به اینجا رسید که در آیات و روایات اسلامی اهمیت فوق العاده ای برای قلب ذکر شده است و قلب به عنوان مهمترین عضو بدن و کانون ادراکات و مرکز ایمان و علم و مرکز تصمیم گیری و عواطف ذکر شده است. این نشان می دهد که تا قلب کار می کند در واقع عضو مهم حیات هنوز زنده است بنابراین نمی شود به کسانی که به مرگ مغزی مبتلا شده اند میّت اطلاق کرد.

باید دید قلب در این آیات و روایات به چه معنا است آیا به معنای همین عضو مخصوص است یا اینکه معنای دیگری دارد یعنی معنایی مجازی و ثانوی دارد و به عقل و یا روح و یا هوش می باشد.

برای بررسی این مسأله باید به سراغ کلمات ارباب لغت رویم:

در کتاب مفردات راغب که شاید بهترین کتاب در تفسیر کلمات قرآن است در مورد قلب آمده است: معنای مصدری قلب این است که قلب به معنای دگرگون ساختن چیزی از صورتی به صورت دیگری است.

در بیان معنای اسمی می گوید: و یعبّر بالقلب عن المعانی تختص به من الروح و العلم و الشجاعه و غیر ذلک.

بنابراین فلانی دارای قلب است یعنی علم و یا شجاعت دارد.

بعد ایشان به آیاتی از قرآن استناد می کند که قلب به این معانی آمده است.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان در ذیل اولین آیه ای که کلمه ی قلب در آن به کار رفته است (آیهٔ، ۷ سوره ی بقره) می گوید: و سمی القلب قلبا لتقلبه بالخواطر (یعنی خاطرات آن را دگرگون می کند) بنابراین معنای اصلی آن همان دگرگون کردن و انقلاب است.

ص: ۱۷

بعد به قول شاعر تمسک می کند: ما سمی القلب الا من تقلّبه

قلب را به این دلیل قلب گفته اند که در زمان یک فکر و خاطره ی جدیدی دارد.

بعد اضافه می کند: و الفؤاد محل القلب و الصدر محل الفؤاد

بعد در جای دیگر از تفسیر خود می گوید: و القلب محل العلم و طریقه اما السماع او الرؤیه

یعنی قلب محل علم است و طریق علم یا مطالبی است که انسان از دیگران می شنود یا از طریق آزمایشات و تجربیات و مشاهدات می بیبیند.

در لسان العرب نیز در مورد قلب آمده است: القلب تحویل الشیء عن وجهه ... القلب مضغه من الفؤاد (قلب قطعه گوشتی از فؤاد است. یعنی فؤاد متشکل از قطعات مختلف گوشت است که بخشی از آن قلب است.) معلقه بالنیاط (که توسط رگها آویزان است) و قد یعبر بالقلب عن العقل نقول: این ذهب قلبک (یعنی عقل و هوشت کجا رفته است؟) و قال الله تعالی: لمن کان له قلب ای عقل

در مجمع البحرین در تفسیر آیه ی ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب می گوید: ای عقل

در المنجد آمده است القلب عضو صنوبری الشکل موجع فی الجانب الایسر من الصدر و هو اهم اعضاء الحرکه الجمویه (گردش خون)

بعد اضافه می کند که قلب به معنای عقل هم می آید.

از مجموع اینها نتیجه گرفته می شود که قلب در لغت صرفا به معنای عضو صنوبری نیست بلکه معانی دیگری هم دارد.

ص: ۱۸

آیات را هم باید حمل بر این معانی کنیم. بنابراین آیه ی لهم قلوب لا یفقهون بها به این معنا است که عقل دارند ولی آن را به کار نمی اندازند.

برای این کار شاهد خوبی در کلام مولی علی علیه السلام که فرمود: (فَمَنْ لَمْ یَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفاً وَ لَمْ یُنْکِرْ مُنْکَراً قُلِبَ فَجُعِلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ وَ أَسْفَلُهُ أَعْلَاهُ) واضح است که با ترک امر به معروف و نهی از منکر، قلبی که در سینه است وارونه نمی شود بلکه عقل انسان وارونه می شود و معروف را منکر و منکر را معروف می پندارد.

اگر چنین باشد دیگر نمی توان گفت که قلب مهمترین عضو بدن است و در نتیجه کسی که دچار مرگ مغزی شده است ولی قلبش سالم است هنوز در قید حیات می باشد.

با این حال در آیات عبارتی بود که باید مورد عنایت باشد و آن آیه ی ۴۶ سوره ی حج است که می فرماید: (فَإِنَّها لا تَعْمَی الْأَبْصارُ وَ لکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُور) این آیه جایگاه قلب را در سینه ها می داند که جایگاه همان قلب صنوبری است.

با این حال می توان گفت که بین ادراکات و حرکات قلب رابطه ی نزدیکی است. انسانی هنگامی که اراده بر انجام کاری می کند در قلبش احساس حالتی می کند مثلا اگر حادثه ی دردناکی برای او نقل کنند قلبش منقبض می شود و یا درد می گیرد. گاه ضربان قلبش تند می شود. گاه افرادی بر اثر شنیدن یک حادثه ی دردناک قلبشان از کار می افتد. حتی وقتی بر اثر خبری تلخ زانو سست می شود و آن به سبب این است که کار قلب عوض می شود و جریان خون نیز تغییر می کند و در زانو منعکس می شود. البته خبر ناگوار و مانند آن در تمامی اعضاء اثر می گذارد ولی این اثر در قلب بیشتر حس می شود.

البته این ادراکات از روح انسان سرچشمه می گیرد و قلب انسان محل ظهور آن ادراکات است یعنی آن ادراکات خود را در قلب منعکس می کند مانند چشمه ای که از بالا جاری است و در جایی جمع می شود.

از طرفی مغز هم کانون تفکرات است به همین دلیل اگر زیاد مطالعه کنیم مغزمان درد می گیرد و یا داغ می شود ولی باز نمی توان انکار کرد که این تفکرات با قلب هم یک نوع ارتباطی دارند.

از مجموع اینها نتیجه می گیریم که قلب به هر حال عضو بسیار مهمی است و کسی که مبتلا به مرگ مغزی شده است ولی قلبش کار می کند نمی توان او را جزء اموات به حساب آورد و احکام مرده ها را بر او جاری کرد. باید علاوه بر مغز، قلب هم از کار بیفتد و الا در عرف عام مرگ هنوز حاصل نشده است.

ما در مسائل شرعیه تابع عرف عام هستیم نه عرف خاص. بنابراین اگر اطباء که عرف خاص هستند بگویند کسی که دچار مرگ مغزی شده است مرده است حرف آنها حجت نیست.

اما نکته ی دوم: (نکته ی اول در مورد بررسی قلب از منظر آیات و روایات بود)

آیا بین حیات و ممات واسطه ای هست؟ یعنی آیا شق ثالثی هم وجود دارد؟ اگر چنین واسطه ای در کار نباشد باید بگوییم همه ی مردم یا زنده هستند و یا مرده. اگر حیات ثابت باشد تمامی احکام حیات بر آن بار می شود و اگر ممات ثابت باشد هکذا.

ص: ۲۰

در نتیجه ما در مسأله ی مرگ مغزی سر دو راهی هستیم و باید ببینیم فرد مزبور زنده است یا مرده هر کدام ثابت شود تمامی احکام احیاء و یا ممات هم بر آن بار می شود.

اما اگر بگوییم که بین این دو حالت سومی هم هست می توان در میان احکامی که قبلا مطرح کرده ایم قائل به تفصیل شویم.

برای بیان این مسأله می پرسیم: گردن کسی را زده اند و مشغول دست و پا می زند آیا او مرده است یا زنده؟

اگر زنده است می پرسیم: آیا در عرف عقلاء وکیل او می تواند معامله ای بکند و نافذ باشد و یا می تواند زوجه ای را به عقد او در آورد؟ واضح است که عرف عقلاء می گوید: او هرچند زنده است ولی وکیل او نمی تواند چنین کند.

همچنین نمی توان او را در حالی که در حال دست و پا زدن است غسل داد و نماز خواند و کفن و دفن کرد. پس مرده نیست. از آن طرف اگر کسی در آن حال انگشت دست او را قطع کند او را قصاص نمی کنند و انگشت دست او را قطع نمی کنند. اطلاقات ادله ی قصاص این مورد را نمی گیرد بلکه آن اطلاقات حیات مستقر را شامل می شود پس او زنده نیست. واقعیت این است که او در بین حیات و ممات است.

همچنین فردی که در حال احتضار است و آستانه ی مرگ قرار دارد در واقع بین حیات و ممات است که ورثه ی او در آن حال اموال او را تقسیم نمی کنند و زنش عده ی وفات نگه نمی دارد زیرا هنوز نمرده است ولی از آن طرف اگر مجتهد است کسی از او تقلید ابتدایی نمی کند زیرا زنده ی کامل نیست.

در احکام صید و ذبائح آمده است که حیوانی که می خواهند سرش را ببرند باید حیات مستقر داشته باشد. یعنی حیات او به گونه ای نباشد که بین حیات و ممات قرار دارد.

در مورد مرگ مغزی هم همین حالت سوم جاری است. مرگ مغزی مانند کسی است که مغزش متلاشی شده است و یا از بدن فرد جدا شده است.

بنابراین عرفا حالت سومی که بین حیات و ممات است وجود دارد بدین منظور باید احکام هفت گانه ای که در اول بحث مرگ مغزی در مورد چنین فردی بیان کردیم را تک تک بحث کنیم و ببینیم کدام یک از آنها جاری است و کدام یک نیست.

از جمله مسائل این است که حفظ نفس مؤمن واجب است و باید به او آب و غذا داد و اگر می شود باید او را به بیمارستان رساند. اینکه می گویند: اگر مصدوم را به بیمارستان ببریم مدتی طول می کشد تا بی گناهی ما ثابت شود نمی تواند مانع از بردن فرد به بیمارستان شود. در راه انجام وظیفه این مقدار معطلی چیزی نیست. اگر او را به بیمارستان و مراکز درمانی نبریم و فرد فوت کند ما در مرگ او سهیم هستیم و این چیز کمی نیست.

اما اگر سر کسی را قطع کرده باشند و ما می توانیم او را به نوعی چند روز نگه داریم. واضح است که مسأله ی وجوب حفظ نفس در این مورد جاری نمی شود. وجوب حفظ نفس دلیل می خواهد و الا برائت جاری می شود.

ص: ۲۲

در مورد مرگ مغزی هم اگر بگوییم که او مانند کسی است که مغزش را جدا کرده اند و یا مغزش متلاشی شده است آیا باز مسأله ی وجوب حفظ نفس در مورد او جاری می شود؟ او مانند کسی است که سرش را از بدن جدا کرده اند اگر چنین باشد می توان سرم را از بدن او کشید و دستگاه تنفس او را قطع کرد و یا وقتی اکسیژنش تمام شد کپسول جدیدی را جایگزین نمی کنیم تا کاملا بمیرد.

به هر حال باید این احکام را جداگانه بحث کنیم.

مرگ مغزی جلسه ۵

.Your browser does not support the audio tag

بحث اخلاقی:

حدیثی است که صاحب معالم در مقدمه ی معالم بیان کرده است. او از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ یَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ کَمَا یَزِلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّفَا هنگامی که عالم به علمش عمل نکند، موعظه و پند و اندرز و نصیحت او از دل ها بیرون می ریزد و در دل ها ثابت نمی ماند همانگونه که دانه های باران بر صخره ها و سنگ های سخت قراری نخواهد داشت.

تفاوتی که میان علمای دین و علمای دنیا است در این است که علمای دنیا فقط دنبال تخصص ها و آگاهی ها هستند و تقوا برای آنها مطرح نیست. ممکن است فردی مثلا در قلب و یا اعصاب و سایر موارد متخصص درجه ی یک باشد ولی از آن طرف فردی جنایتکار و آلوده باشد. اینکه سلاح های شیمیایی تولید می شود و در عراق و امثال آن بارها استفاده شده است توسط همین متخصصین تولید شده است. آنها دیدند اگر در داروخانه ها و داروسازی کار کنند حقوقشان بسیار کمتر از آن است که در کارخانه ی تولید بمب های شیمیایی کار کنند و چون پایبند مبانی اخلاقی نیستند به سبب درآمد بیشتر به سراغ تولید بمب های شیمیایی می روند.

ص: ۲۳

باندهای دزدی بسیار عظیم و پیشرفته ای در دنیا مشغول به کار هستند که مجهز به وسائلی بسیار مدرن هستند که آن وسائل را همین افراد می سازند. همچنین باندهای دزدی وسیعی هستند که حقوق دان های خبره ای را استخدام می کنند. حقوق دان های مزبور به سبب دریافت مبالغ هنگفت از آن دزدها و اشرار دفاع می کنند.

ولی اسلام می گوید که در کنار علم باید تقوا هم وجود داشته باشد و الا علم بدون تقوا بسیار خطرناک است. دین اسلام می گوید که مرجع باید اعلم باشد، قاضی باید عالم و مجتهد و عادل باشد. در همه جا در کنار علم، عبادت هم وجود دارد. اسلام برای علم بدون تقوا و عبادت ارزشی قائل نیست.

توأم بودن علم با تقوا و عدالت در مورد کسانی که مروج مذهب هستند بیشتر نمایانگر می شود و حدیث فوق هم یکی از

احادیثی است که این مطلب را بیان می کند.

تشبیه مزبور در روایت بسیار جالب است. مردم دو حالت دارند:

گاه در مقابل کلام عالم حالت نفوذپذیر دارند و قلب و جان خود را در اختیار عالم می گذارند و می دانند او هرچه می گوید درست می گوید. گاه کلام عالم و واعظی بعد از سالها همچنین ورد زبان مردم است.

اما گاه حالت نفوذناپذیر به خود می گویند و مانند سنگ خارا هر چه موعظه بشنوند آن را در دل نگه نمی دارند. این به سبب آن است که به گوینده و واعظ ایمان ندارند زیرا او را واعظی می دانند که به علم خود عمل نمی کند.

ابن خلکان مورخ معروف در مورد حضرت سکینه می گوید: در آن زمان در شرق و غرب عالم زنی همانند او نبود.

درباره ی حضرت سکینه جمله ای نقل شده است که به نظر من تمامی مقامات او در آن جمله خلاصه شده است و آن اینکه: کان الغالب علیها الاستغراق مع الله. یعنی آن چیزی که غالب حالات حضرت سکینه را تشکیل می داد این بود که غرق در صفات و یاد خداوند بود.

بسیار مشکل است که انسان در مقابل هجوم افکار دنیای مادی در شبانه روز همواره به یاد خدا باشد. اگر قلب انسان با خدا انس بگیرد، جوانه های تقوا در وجود انسان نمایان می شود. اگر قلب به یاد خدا باشد (تطمئن القلوب) می شود و به آرامش می رسد. آرامش دل به این است که انسان یک خط صافی را به سوی خدا انتخاب کرد و هرگز منحرف نشود. اگر همه اهل دروغ گویی و دوری از خدا هستند انسان نباید ذره ای از خدا دور شود.

یکی از شاعران معاصر در مورد این شعر که می گوید: (خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو) می گوید: همرنگ جماعت شدنت رسوایی است.

موضوع: مرگ مغزی

در بحث مبحث مغزی به این بحث رسیدیم که آیا بین ممات و حیات شق ثالثی هست یا نه و گفتیم به نظر عرف شق ثالثی وجود دارد.

این را به تعبیر دیگری بیان می کنیم و آن اینکه ما حیات و زندگی را به دو قسم تقسیم کنیم. گاه فرد حیات مستقر دارد مانند کسی که سالم است و یا اگر مریض است ولی در آستانه ی مرگ قرار ندارد.

ص: ۲۵

ولی گاه حیات فرد متزلزل است مانند کسی که در آستانه ی مرگ است و یا کسی که سرش را بریده اند ولی هنوز زنده است و در حال دست و پا زدن می باشد. همچنین است کسی که مغزش در تصادفی متلاشی شده و یا دچار مرگ مغزی شده است و با کسی که مغزش متلاشی شده و یا مذبوح است ندارد.

کسی که سرش قطع شده است را هم می توان با وسائل پزشکی مدرن تا چند سال زنده نگه داشت و حتی یکی از پزشکان گفت: دختری در مشهد دچار مرگ مغزی شده بود و بستگان او امید داشتند او بر می گردد و ما هشت سال او را نگه داشتیم و او حتی بزرگ می شد و رشد و نمو داشت و حیات نباتی داشت ولی هرگز نمی توانست به حالت قبلی بر گردد.

به هر حال فرد مزبور حیات مستقر ندارد زیرا اگر یک لحظه وسائل را از او دور کنند او خواهد مرد.

با این بیان می توانیم در فقه بحث تازه ای باز کنیم و بگوییم بین حیات و ممات می توان شق ثالثی قائل شد که همان حیات غیر مستقر است. به نظر ما ادله ی وکالت مربوط به حیات مستقر است و کسی که در این حال است وکیل او نمی تواند خانه ای را از طرف او معامله کند. روایاتی که می گوید وکالت با موت باطل می شود مراد کسی است که حیات مستقر نداشته باشد و در عرف عقلاء حالت فوق را جزء موت بر می شمارند و او را زنده نمی دانند. (شارع در مورد وکالت عملی که در عرف عقلاء بوده است را امضاء کرده است از این رو باید به سراغ عرف عقلاء رفت.)

همچنین عقلاء می گویند: از او نمی توان تقلید ابتدایی کرد.

اما در مبحث ارث، عقلاء او را مرده نمی دانند تا در نتیجه اموال او را تقسیم کنند و یا همسر او در آن حال عده اش را آغاز نمی کند. در عرف عقلاء ارث را بعد از موت کامل تقسیم می کنند نه در حالتی که هنوز دچار حیات متزلزل است.

همچنین نمی توان او را غسل داد و نماز خواند و کفن و دفن کرد. باید او کاملا بمیرد و بدنش سرد شود.

اینها هم از باب تناسب حکم و موضوع است. تناسب مزبور گاه قرینه می شود که ما حکم را به گونه ی خاصی بیان کنیم.

اما حکم برداشتن اعضاء در مرگ مغزی: آیا می شود قلب چنین فردی را از بدنش جدا کرد و به دیگری پیوند زد. اگر قلب او را جدا کنیم حیات متزلزل او از بین می رود.

برای تقریب به ذهن به سراغ فرد مذبوح می رویم که مشغول دست و پا زدن است. اگر در آن حال قلب او را جدا کنیم و به فردی که زنده است و حیات او به قلب بستگی دارد پیوند زنیم و او را از مرگ حتمی نجات دهیم این کار مهمتر است یا اینکه به فرد مذبوح دست نزنیم تا چند لحظه ی دیگر بمیرد و قلبش فاسد شود؟

اگر مطابق قاعده ی اهم و مهم عمل کنیم می بینیم که این کار جایز می باشد. زیرا فرد مذبوح تا لحاظتی دیگر می میرد ولی فردی که قلب به او پیوند زده شده است گاه تا ده ها سال دیگر زنده است. همین بحث در مرگ مغزی هم جاری است و از طرفی حفظ نفس مؤمن که حیات مستقر دارد واجب است.

قاعده ی اهم و مهم در سرتاسر فقه کاربرد دارد مثلا هنگامی که امر دائر شود که جان مادر حفظ شود و یا اینکه جنینی که در شکم دارد را سقط کنیم در اینجا حفظ جان مادر اهم است و باید جنین را سقط کرد.

مرگ مغزی جلسه ۶

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: مرگ مغزی

در مورد مرگ مغزی قائل به تفصیل شدیم و گفتیم بعضی از احکام آن مانند احکام حیّ است مثلا او را نمی شود غسل داد و کفن و دفن کرد و زوجه اش لازم نیست عده ی وفات نگه دارد و اموالش تقسیم نمی شود ولی بعضی از احکام آن مانند میّت است مانند اینکه وکالتش باقی نیست و زوجه ای نمی توان به عقد او در آورد و نمی توان از او تقلید ابتدایی کرد.

همچنین گفتیم: بعید به نظر نمی رسد که بتوان اجزای بدن او را برای پیوند از بدنش جدا کرد.

همچنین ظاهر این است که او مکلف به نماز و روزه نیست و لازم نیست که بعد از او از طرفش قضا کنند. (نماز حتی در حال اغماء هم قضا ندارد و به طریق اولی در مورد مرگ مغزی نباید قضا داشته باشد.) از طرفی شخص مزبور در آن حال ارث نمی برد زیرا ارث مربوط به حیات مستقر است و او حیات مستقر ندارد.

به هر حال منشأ تفصیل مزبور، تناسب بین حکم و موضوع بود.

بقی هنا امور:

الامر الاول: آنچه گفتیم در مورد مرگ مغزی کامل است یعنی کسی که واقعا بر نخواهد گشت و مغز او به تمام معنا از کار افتاده است به گونه ای که ثابت شود او هیچ فرقی با فرد مذبوح و کسی که مغزش متلاشی شده است ندارد.

ص: ۲۸

اما اگر این امر ثابت نشود و حتی درصد کمی احتمال برای بازگشت او باشد احکام مرگ مغزی بر او بار نمی شود و در اثبات مرگ مغزی باید احتیاط بسیار کرد زیرا مسأله، مسأله ی حیات و مرگ یک مسلمان است.

الامر الثانی: آیا ادامه ی معالجات در مرگ مغزی کامل لازم است؟

سابقا این مسأله را مطرح کردیم ولی الآن مستقلا و با تفصیل بیشتری به آن می پردازیم.

منظور از ادامه ی معالجات این است که آیا لازم است با تنفس مصنوعی، سرم غذا و سایر وسائل فردی که دچار مرگ مغزی شده است را زنده نگه داریم؟

این خود بر دو قسم است: گاه سؤال می شود آیا باید کپسول اکسیژن و سرم و سایر وسائل را هر لحظه به او متصل کنند. و گاه سؤال می شود که آیا می شود کپسول را گرفت و سرم را قطع کرد.

نقول: قطعا دلیلی نداریم که سرم جدید و کپسول جدیدی وصل کنیم. زیرا وجوب این کارها به سبب وجوب حفظ نفس است ولی در مورد فرد مزبور ادله ی وجوب حفظ نفس جاری نیست. مضافا بر اینکه یقین داریم با این کارها او هرگز بر نمی گردد و چه بسا این کارها مصداق اسراف باشد.

اما در صورتی که دستگاه ها به او متصل است آیا می توانیم سرم را از او بکشیم و یا کپسول اکسیژن را قطع کنند. خصوصا با توجه به اینکه مقدار این دستگاه ها چه بسا محدود است و برای افراد دیگری که هنوز دچار مرگ مغزی نشده اند باید مورد استفاده قرار گیرند. مضافا بر اینکه نگه داشتن فرد مزبور مستلزم هزینه کردن مبالغ هنگفتی است.

ص: ۲۹

نقول: می توان چنین کرد و سرم را قطع و وسائل را از او جدا کرد. حتی اگر وسائل، محدود نباشد باز هم می توان به صرف اثبات مرگ مغزی آن وسائل را از او جدا کرد. زیرا فرد مزبور مانند کسی است که سرش را جدا کرده اند و ادله ی وجوب حفظ نفس در مورد او جاری نمی باشد.

حتی نگه داشتن او چه بسا مستلزم استراف باشد و در نتیجه حرام باشد.

الامر الثالث: برداشتن اجزاء کسی که مبتلا به مرگ مغزی شده است بر دو قسم است. بعضی از اعضاء موجب تسریع در مرگ نمی شود مانند برداشتن یک کلیه و یا برداشتن چشم و امثال آن. این قسم اگر ضرورت باشد یقینا بلا اشکال است و الا جایز نیست زیرا مثله کردن بدن مسلمان و وارد کردن جراحت به آن حتی اگر مرده باشد جایز نمی باشد.

اما گاه موجب تسریع در مرگ می شود مانند برداشتن قلب. این هنگامی جایز می شود که مصلحت مهمتری در کار باشد.

الامر الرابع: اگر اجازه ی برداشتن عضو صادر شود آیا دیه دارد و اگر دیه دارد مقدار آن چقدر است؟

در بدو نظر شاید بتوان گفت اطلاقات ادله ی دیه، مرگ مغزی را شامل می شود. اما دیه ی حیّ را نمی شود داد زیرا او حیات مستقر ندارد. اما پرداخت دیه ی میّت به این گونه است که بریدن سر میّت صد دینار است (در مقایسه با بریدن سر حیّ که هزار دینار است.) در نتیجه قلب که عضو حیاتی است آن هم همان صد دینار می باشد.

اگر شک هم کنیم که بایـد دیه ی حیّ را پرداخت کرد و یا دیه ی میّت را در این حال اصل برائت جاری می شود زیرا از باب اقل و اکثر استقالی است و باید به قدر متیقن که اقل است بسنده کرد و در ما زاد برائت جاری نمود.

نقول: سابقـا هم گفتیم که شایـد بتوان گفت دیه ای وجود نـدارد زیرا دیه در جـایی است که بالقوه جنایت محسوب شود ولی در مورد پیونـد اعضاء که نوعی اطاعت از خداونـد است و مقدمه ی حفظ نفس محترمه می باشد و واجب می باشد دیه وجود ندارد.

ان قلت: در مورد طبیب روایت است که قبـل از طبابت برائت بگیرد که اگر خطری پیش آمـد ضامن نباشـد که در این صورت ضامن نیست و الا اگر برائت نگیرد و مشکلی پیش آید ضامن خواهد بود.

با توجه به این نکته این سؤال مطرح می شود که طبیب در حال انجام عمل واجب است و جنایتی مرتکب نشـده است پس چرا باید ضمانت و دیه در کار باشد.

قلت: طبیب در جایی ضامن است که خطا می کند. خطای او اطاعت از فرمان خدا نیست بلکه در حکم جنایت بالقوه می باشد ولی در پیوند اعضا هیچ گونه خطا و جنایت بالقوه ای در کار نیست.

عین همین بحث در تشـریح جـاری است. که حفظ جان مسـلمین واجب است و تشـریح هم از باب مقـدمه و آشـنایی با طب و تکمیـل آن واجب می شود در نتیجه در تشـریح دیه ای وجود نـدارد زیرا جنـایتی در کـار نیست زیرا خطـایی در کـار نیست و عمل مزبور واجب می باشد.

ص: ۳۱

به عبارت فقهی، باید گفت: ادله ی دیه از مورد فوق که به فرمان خدا انجام می شود و خطایی هم در آن نیست انصراف دارد. مانند اینکه کسی را قصاص می کنند و یا تازیانه می زنند و بدن کبود و یا زخم می شود که در آن دیه ای وجود ندارد و ادله ی دیه از آن منصرف می باشد.

ان قلت: در مواردی که حفظ نفس واجب است مانند زمان قحطی که اشخاصی جانشان در خطر است در این حال می توان به اموال دیگران تعرض کرد. این کار هرچند به سبب حفظ نفس واجب است ولی ضمان هم وجود دارد و بعد باید مثل یا قیمت آن را به صاحب آن برگرداند. حال چرا در ما نحن فیه مانند آن را نمی گویید که هرچند تشریح و پیوند اعضاء واجب است ولی ضمان هم باقی باشد.

قلت: موضوع در ضمان، اتلاف است زیرا دلیل می گوید: (من اتلف مال الغیر فهو له ضامن) ولی در ما نحن فیه موضوع جنایت است از این رو اگر جنایت صدق نکند دیه هم محقق نخواهد شد.

مرگ مغزی جلسه ۷

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: مرگ مغزی

موضوعات را باید از اهل عرف گرفت و احکام را از شرع. البته باید توجه داشت که موضوعات بر دو قسم است: قسمی هست که همه آن را متوجه می شوند مانند آب مضاف و آب مطلق ولی قسمی از آن را فقط عرف خاص متوجه می شوند مثلا کسی در یک نزاع صدمه دیده است و ما می خواهیم ببینیم چه مقدار از بدنش از کار افتاده است. این کار را یک پزشک و متخصص متوجه می شود. (کسانی هم که دانش لازم را دارند و هم از عدالت و وثاقت برخوردارند.)

ص: ۳۲

بنابراین در مرگ مغزی، هرچند قلب را زنده نگه دارند باز فرد مزبور حیات مستقر و پابرجا نخوهد داشت و به گونه میّت محسوب می شود.

در جلسهٔ قبل به این مسأله رسیدیم که می توان برای نجات جان مسلمان اجزای بدن او را جدا کرد.

به گفتهٔ اطباء، قلب یک سیستم خودکاری دارد که در خود اوست از این رو اگر مغز و نخاع هم از کار بیفتد قلب به تپش خود ادامه می دهد. حتی وقتی قلب را بیرون می آورند همچنان در حال تپش باقی می ماند.

مسألهٔ مهمی که در مورد مرگ مغزی باقی مانده است امر پنجم است:

الامر الخامس: در مواردی که اجازهٔ پیوند اعضاء صادر می شود آیا اجازهٔ خودش و یا اجازهٔ بستگان و ورثهٔ درجهٔ اولش لازم است؟

اجازهٔ خودش به این است که از قبل وصیت کرده باشد که اگر حادثه ای برای من پیدا شد اعضای من را می توانید به دیگران پیوند بزنید. آیا این وصیت نافذ است؟

راه دیگر این است که ورثه اجازه دهند اگر اجازه دادند و هزینه ای گرفتند آیا می توانند آن را بین خود تقسیم کنند؟

اما در مورد وصیت کردن می گوییم: اصل وصیت جایز است. انسان مالک بدن خود نیست بلکه فقط مالک اموال است ولی با این حال او اختیار بدنش را دارد از این رو می توان احیاء کلیهٔ خود را به دیگران واگذار کنند و در قبال این کار پول بگیرند. (البته پول، نباید در ازای فروختن کلیه باشد زیرا کلیه بعد از جدا شدن، میته می شود و نمی توان میته را خرید و فروش کرد، مبلغ مزبور باید در ازای اینکه اجازهٔ تصرف به بدنش را صادر می کند گرفته شود.)

ص: ۳۳

انسان اختیاردار بـدن خودش است و بر این اساس در مقابل دسترنجش می توانـد هزینه دریافت کنـد و یا خون بـدن خود را به دیگری بدهد و هزینه ای دریافت کند. وقتی در حال حیات این اختیار را دارد در حال ممات هم باقی است و او حق وصیت به برداشتن اعضای خود را دارد.

حـال آیـا ورثه حق چنین اجـازه ای دارنـد؟ این فرع بر آن است که ورثه اولویتی بر بـدن میّت داشـته باشـند. البته در تجهیزات میّت، اولویت در انحصار ورثه است. یعنی غسل و کفن و اینکه چه کسـی غسل دهـد و در کجا دفن شود و امثال آن به عهـدهٔ ورثه است. ولی ورثه حق اولویت در بـدن میّت ندارنـد. در باب دیات در دیـهٔ جنایات بر میّت روایات متعـددی که معمول بها می باشـد وجود دارد که اگر کسـی جنایتی بر میّت وارد کرد بایـد دیه دهد ولی این دیه به ورثه نمی رسد بلکه مال خود میّت است و باید در راه خیرات از طرف میّت مصرف شود و این حکم منصوص است.

اگر مرگ مغزی در حکـم میّـت باشـد در ایـن حـال برداشـتن اعضـای میّت احتیـاج به اذن ورثه نـدارد و اگر هزینه ای به ورثه بدهنـد آنها بایـد تمام آن را خرج میّت کننـد و نمی توانند آن را بین خود تقسـیم کنند. (البته مخارج بیمارسـتان و بدهی های میّت را می توانند از آن مبلغ بپردازند.)

خلاصه اینکه اذن ورثه نقش مهمی در مسألهٔ فوق ندارد ولی وصیت میّت نقش مهمی دارد.

با این حال باید توجه داشت که اگر نجات جان انسانی متوقف بر برداشتن اعضای میّت یا کسی که دچار مغز شده است باشد، حتی اگر میّت وصیت هم نکرده باشد یا اولیاء میّت اجازه ندهند. حتی اگر میّت وصیت کند که بعد از مرگش هیچ عضوی از بدنش را جدا نکنند باز هم نمی توان به آن وصیت عمل کرد. البته میّت می تواند وصیت کند که بعد از مرگ عضو من را در فلان مورد مصرف کنید و فلان مبلغ را بگیرید.

حاکم شرع می تواند این اجازه را صادر کند.

تلقیح مصنوعی جلسه ۸

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: تلقیح مصنوعی

نکته ی اول این است که علاقه داشتن به فرزند یک امری فطری است و هر کس می خواهد که فرزند صالحی از خود به یادگار بگذارد. این علاقه ی فطری بدون دلیل و منطق نیست و علت آن می تواند این باشد که انسان علاقه به بقاء دارد و فرزندان انسان ادامه ی حیات او هستند و انسان وقتی می داند نمی تواند برای همیشه باقی بماند می خواهد وجودش در قالب وجود فرزندانش باقی بماند.

از این گذشته پدر و مادرانی که دارای شخصیت بالا و والایی هستند برنامه هایی شروع می کنند که میل دارند تعطیل نشوند. این همان است که تعبیر علمای اهل علم می بینیم می گویند: خدا کند چراغ روحانیت در این بیت خاموش نشود. اگر عالمی فرزند عالم داشته باشد این امر به نحو بهتری محقق می شود.

بنابراین علاقه به فرزند علاقه ای انحرافی و غیر منطقی نیست بلکه هم منطقی است و هم فطری. در آیاتی از قرآن به این علاقه اشاره شده و به صورت تمجید به آن نگریسته شده است. در سوره ی آل عمران آیه ی ۳۸ و ۳۹ می خوانیم: (هُنالِکَ دَعا زَکَرِیَّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً إِنَّکَ سَمیعُ الدُّعاء، فَنادَتْهُ الْمَلائِکَةُ وَ هُوَ قائِمٌ یُصَلِّی فِی الْمِحْرابِ أَنَّ اللَّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیی مُصَدِّقاً بِکَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَیِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِیًّا مِنَ الصَّالِحینَ)

ص: ۳۵

حضرت زکریا تقاضای فرزند کرد و خداوند هم علاقه ی او را امضا کرد و به او بشارت فرزند داد و دعایش را مستجاب کرد.

در جای دیگر در سوره ی مریم آیه ی ۵ و ۶ می خوانیم که حضرت زکریا به خداوند عرضه می دارد: (وَ إِنِّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرائی وَ کانَتِ امْرَأَتی عاقِراً فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا، یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا) و خداوند هم دعای او را مستجاب کرده است. نمونه ی دیگر داستان ساره است که در سوره ی نوح آیات ۷۱ تا ۷۳ آمده است: (وَ امْرَأَتُهُ قائِمَةٌ فَضَحِکَتْ فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ یَعْقُوب، قالَتْ یا وَیْلَتی أَ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هذا بَعْلی شَیْخاً إِنَّ هذا لَشَیْ ءٌ عَجیبٌ، قالُوا أَ تَعْجَبینَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ إِنَّهُ حَمیدٌ مَجیدٌ)این آیات نشان می دهد که نه تنها فرزند

نعمتی از طرف خداوند است بلکه حتی نوه هم نعمت خداوند است (وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ یَعْقُوب) همچنین در این آیات از فرزند تعبیر به رحمت و برکت شده است (رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ)

مقدمه ی دیگر این است که دانشمندان برای جواب گفتن به این خواسته ی طبیعی نسبت به انسان هایی که به دلیلی صاحب فرزند نمی شوند کوشش بسیاری کردند تا کسانی که عقیم هستند را صاحب فرزند کنند.

البته عقیم ها خود بر اقسام گوناگونی هستند، بعضی از آنها به گونه ای هستند که هرگز نمی توانند صاحب فرزند شود. اما بعضی از آنها هستند که بالقوه توانایی باروری دارند و البته موانعی هم برای آنها به وجود دارد. پزشکان در این مورد سعی در رفع موانع می کنند. در اینجاست که مسائل مستحدثه ای به وجود آمده است و باید آنها را بررسی کرد.

ص: ۳۶

انواع و اقسام تلقیح مصنوعی:

ده نوع برای این کار وجود دارد ابتدا آنها را می خوانیم تا با موضوع بحث آشنا شویم و بعد به سراغ حکم آنها می رویم. (در جایی که حکم منصوص است ابتدا حکم را بررسی می کنیم و بعد از لا ـ به لای نص موضوع را ستخراج می کنیم ولی در اینجا که موضوع منصوص نیست ابتدا باید به سراغ موضوع رویم.)

تلقیح نطفه ی شوهر به همسرش. دلیل آن این است که به صورت طبیعی نطفه نمی تواند در رحم قرار بگیرد بلکه این کار به روش مصنوعی امکان پذیر است.نطفه ی مرد اجنبی را به زن شوهر داری تلقیح کنند. زیرا زنی است که شوهرش قدرت باروری ندارد و در نتیجه به سراغ نطفه ی مرد اجنبی می روند این خود دو حالت دارد: گاه مرد اجنبی شناخته شده است و گاه مجهول الحال می باشد. مثلا نطفه ای در بانک نطفه قرار دارد و معلوم نیست مال کیست.صورت مزبور با این فرق که این کار را با زن مجردی انجام دهند. زنی است که نمی خواهد ازدواج کند ولی می خواهد صاحب فرزند شود.نطفه ی شوهر را با نطفه ی زن اجنبی ترکیب می کنند و در رحم همسرش می کارند این در حالی است که مردی نطفه اش بارور است ولی زنش چنین نیست.و ۶. نطفه ی زن و شوهرش را ترکیب می کنند و آن را در رحم شخص ثالثی می کارند. این در جایی است که زن بارور می شود ولی نمی تواند نطفه را نگه دارد. گاهی هم این نطفه در رحم زن اول ترکیب می شود و به حد مضغه و یا علقه می رسد و بعد به رحم زن دوم منتقل می کنند. این خود دو حالت دارد: گاه زن دوم زوجه ی دوم شوهر است و گاه اجنبیه می باشد. این بحث مطرح می شود که اگر چنین شود چه احکامی بر آن بار است.نطفه ی مرد اجنبی را با زن اجنبیه در آزمایشگاه ترکیب کنند و بعد مجموع آن را در رحم زنی که فرزنددار نمی شود بکارند. این در جایی است که زن و شوهر باردار نمی شوند و یک نطفه ی ترکیب شده از دو بیگانه را در رحم او می کارند.منتقل کردن جنین از رحمی به رحم دیگر.زن و مرد هر دو نطفه ی بارور دارند اما ضعیف است. نطفه ی هر دو را بگیرند و تقویت کنند و با هم ترکیب کنند. تقویت کردن هم گاه ممکن است به وسیله های شیمیایی باشد و یا ممکن است نطفه ی دیگری را در کنار آن قرار دهند.نطفه ی مرد و زن را در خارج ترکیب می کنند و این را در رحم مصنوعی قرار دهند. این در جایی است که رحم زن نمی تواند نطفه را قرار دهد و نمی خواهند از رحم زن دیگر هم استفاده کنند. آیا فرزند مزبور با اینکه از زن متولد نشده است از نظر شرعی تابع آنها است و احکام اولاد بر او جاری می شود و آیا اصل این عمل جایز است؟ علاوه بر این صور، صورت های دیگر را نیز می توان ترسیم کرد.

ص: ۳۷

بعضی از بزرگان در کتب خود فرضیه های دیگری را ذکر کرده است که با علم امروز همخوانی ندارد و ما از ذکر آنها خودداری می کنیم مثلا گفته اند که نطفه را از گیاه یا میوه بگیرند.

باید در سه محور بحث کنیم:

محور اول: تلقیح مصنوعی در این اقسام ده گانه به عنوان اولی و بالذات جایز است یا نه؟

محور دوم: تلقیح مصنوعی بنا بر عنوان ثانوی جایز است؟ زیرا این کار موجب نظر و لمس بر عضو حرام است. حتی گرفتن نطفه از مرد هم گاه مشکلی مانند استمناء و امثال آن به دنبال دارد.

محور سوم: احکام حقوقی فرزندی که متولد می شود. این فرزند در کدام صورت به چه کسی ملحق است و به چه اشخاصی محرم است و حق حضانت و ارث بردن و ارث گذاشتن آن به چه گونه ای خواهد بود.

تلقیح مصنوعی جلسه ۹

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: تلقیح مصنوعی

بحث در تلقیح مصنوعی است و در جلسه ی قبل ده موضوع برای بحث ترسیم کردیم و گفتیم برای شروع بحث باید در سه محور بحث کنیم. محور اول این بود که آیا تلقیح مصنوعی بنا بر حکم اولی و بالذات جایز است یا نه.

بحث تلقیح مصنوعی از مسائل مستحدثه است و نباید انتظار داشت این بحث در آیات و روایات منعکس شده باشد. با این حال از طریق عمومات و اطلاقات و اصول لفظیه و عملیه می توان استفاده کرد.

تنها یک صورت از این مسأله در احادیث است و مستحدث نیست. صاحب وسائل در ج ۱۸ در کتاب حدود در حد مساحقه این بحث را مطرح کرده است و آن اینکه زنی بوده که با همسرش مواقعه کرد و بعد از اینکه از او جدا شد در همان حال که هنوز نطفه ی مرد در دهانه ی رحم قرار داشت با جاریه ای مساحقه کرد و نطفه در رحم جاریه وارد شد و او هم باردار شد. از امیر مؤمنان علی علیه السلام این سؤال کردند و قبل از ایشان با امام حسن علیه السلام که در سن طفولیت بود ملاقات کردند و سؤال را مطرح کردند و در جواب فرمود که چهار حکم در اینجا وجود دارد:

ص: ۳۸

اول اینکه زنی که این کار را کرده است باید مهر المثل جاریه را به او پرداخت کند زیرا باردار شده است و بچه بدون از بین بکارت خارج نخواهد شد.

دوم اینکه باید بچه بعد از متولد شدن ملحق به پدر می شود. زیرا هرچند بین پدر و جاریه عقد شرعی واقع نشده است ولی

زنایی از طرف پدر صورت نگرفته است بنابراین از قبیل شبهه است و فرزند به پدر ملحق می شود.

سوم اینکه زنی که مساحقه کرده است باید حد رجم بر او جاری شود.

چهارم اینکه جاریه که با میل و رغبت به این کار تن داده است باید صد تازیانه بخورد.

وسائل ج ۱۸ باب ۳ من ابواب السحق و القیاده

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ وَ عَنْ أَبِیهِ جَمِیعاً عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولَانِ بَیْنَمَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ فِی مَجْلِسِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع إِذْ أَقْبَلَ قَوْمٌ فَقَالُوا یَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَرَدْنَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ وَ مَا حَاجَتُکُمْ قَالُوا أَرَدْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَهٍ قَالَ وَ مَا هِیَ تُخْبِرُونَّا بِهَا قَالُوا امْرَأَهٌ جَامَعَهَا زَوْجُهَا فَلَمَّا قَامَ عَنْهَا (از مجامعت) قَامَتْ بِحُمُوَّتِهَا (با همان حرارت و داغی که در او بود) فَوَقَعَتْ عَلَی جَارِیَهٍ بِکْرٍ (جاریه فقط به معنای کنیز نیست بلکه به دختر کم سن و سال نیز اطلاق می شود) فَسَاحَقَتْهَا فَوَقَعَتِ النُّطْفَهُ فِیهَا فَحَمَلَتْ فَمَا تَقُولُ فِی هَذَا فَقَالَ الْحَسَنُ... یُعْمَدُ إِلَی الْمَرْأَهِ (به سراغ زن می روند) فَیُؤْخَذُ مِنْهَا مَهْرُ الْجَارِیَهِ الْبِکْرِ فِی أَوَّلِ وَهْلَهٍ لِأَنَّ الْوَلَدَ لَا یَخْرُجُ مِنْهَا حَتَّی تُشَقَّ (ولد خارج نمی شود مگر اینکه بکارت از بین رود) فَتَذْهَبَ عُذْرَتُهَا (بکارتش از بین رود) ثُمَّ تُرْجَمُ الْمَرْأَهُ لِأَنَّهَا مُحْصَنَهٌ (زیرا شوهر داشته است. البته مشهور به این حکم عمل نکرده اند زیرا در مساحقه بین محصنه و غیر محصنه فرق نیست و حد در هیچ یک رجم نیست. البته بعضی از فقهای پیشین به مضمون این روایت فتوا داده اند به هر حال بعید نیست بتوان به اصل حدیث عمل کرد ولی به این فقره عمل نکرد هرچند ما این کار را نمی پسندیم. همچنین قول به اینکه اگر مساحقه موجب باردار شدن شود که در این صورت رجم محقق است و بین جایی که چنین نشود که جلد باید جاری شود قولی است که کسی به آن قائل نشده است.) وَ یُنْتَظَرُ بِالْجَارِیَهِ حَتَّی تَضَعَ مَا فِی بَطْنِهَا وَ یُرَدُّ الْوَلَدُ إِلَی أَبِیهِ صَاحِبِ النُّطْفَهِ ثُمَّ تُجْلَدُ الْجَارِیَهُ الْحَدَّ (اگر کنیز باشد حد کنیز و اگر حر باشد حد حر). سند این حدیث معتبر است و صاحبان کتب اربعه هر کدام آن را نقل کرده اند و روایت به طرق مختلفی نقل شده است که بسیاری از آنها از اجلاء هستند. همچنین حدیث مزبور از دو امام نقل شده است.

منظور مـا از ذکر این حـدیث این است که مسأله ی تلقیـح مصـنوعی در شـکل ساده در آن زمان هم وجود داشـته است و آن اینکه به غیر از شوهر، نطفه وارد رحم زن شود.

اما الصوره الاولی: اینکه نطفه ی شوهر را به همسر شرعی اش منتقل کنند زیرا از طریق عادی نمی تواند باردار شود.

قرآن مجید از نطفه ی مرد به (ماء دافق) تعبیر می کند. اگر نطفه دفق و جسـتن نداشـته باشد و در نتیجه در دهانه ی رحم بیفتد چون محیـط رحم اسـیدی است از بین می رود ولی اگر جهش داشـته باشـد و به درون رود چون محیـط آنجـا قلیایی است می توانـد جـذب شود. حال اگر مردی باشـد که تنها مشـکلی که دارد دافق نبودن نطفه اش باشد این بحث مطرح می شود که این کار توسط پزشک انجام شود.

به هر حال این صورت ذاتا هیچ مانعی ندارد زیرا نطفه ی مرد با همسرش اگر مخلوط شود هیچ مشکل شرعی ای بر آن مترتب نیست.

البته بایـد احکام ثانوی را بحث کنیم که اگر مسـتلزم نگاه حرام باشـد و امثال آن چه باشـد کرد. البته اگر شوهر خودش طبیب باشـد و بـا اسـتمناء توسـط زوجه منی را بیرون آورد هیـچ حرامی مرتکب نمی شـود ولی اگر طـبیب اجنـبی باشـد این بحث ها مطرح می شود. (البته اگر ضرورت ایجاب کند این محذورات جایز می شود. مانند اینکه زنی اگر باردار نشود مریض می شود و یا مثلا سـرطان رحم می گیرد و یا اگر زن باردار نشود شوهرش او را طلاق می دهد و زندگی اش متلاشـی می شود و هکذا موارد دیگر که در محور دوم بحث می کنیم. به هر حال در حـدیث آمـده است: وَ لَيْسَ شَيْ ءٌ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَ قَدْ أَحَلَّهُ لِمَنِ اضْطُرَّ إِلَيْهِ در فقه ضـرورت هایی است که حتی اجازه می دهـد به عورت زن نظر شود مانند شـهادت بر بکارت که زنی اسـت متهم شده است زنا کرده است و متهمه ادعا می کند باکره است در اینجا حاکم شـرع به چند نفر از زنان دستور می دهد متهمه را معاینه کننـد تا بر بکارت شـهادت دهند. این کار به سـبب ضـرورت جایز است. روایات زیادی داریم که نگاه کردن زنان به چیزهایی که مردها اجازه ی نگاه کردن به آن ندارند حجت می باشد.

این روایـات در وسائـل ج ۱۸ باب ۲۴ از ابواب شـهادات در ضـمن ۵۱ حـدیث آمـده است که بسـیاری از آنها مرتبط به بحث مزبور است.

اما صورت دوم و سوم و چهارم: و آن اینکه نطفه ی اجنبی را در رحم زن تلقیـح کننـد و با نطفه ی زن ترکیب شود و فرزندی متولد شود. اجنبی گاه شناخته شده است و گاه نا شناخته و زن گاه شوهر دار است و گاه بی شوهر.

بسیاری از بزرگان هم عصر ما فتوی به حرمت این صورت دادند و نادرا فتوی به حلیت داده اند.

ما معتقدیم این صورت قطعا حرام می باشد و بر حرمت آن چهار دلیل می توان اقامه کرد:

دلیـل اول: زنا بر این عمل صـدق نمی کنـد زیرا زنا عبارت است از ادخال الفرج فی الفرج چه به انزال محقق شود و چه نشود. انزال به دخول محقق می شود آن هم به هر شکلی که باشد.

وسائل ج ۱۸ در باب ۱۲ از ابواب حد زنا در مورد حد رجم روایات متعددی بر این امر صادر شده است.

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ جَمِیعاً عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ حَدُّ الرَّجْمِ أَنْ یَشْهَدَ أَرْبَعَهٌ أَنَّهُمْ رَأَوْهُ یُدْخِلُ وَ یُخْرِجُ این روایت صـحیحه است و دلالت دارد که صرف دخول در رجم کافی است.

ص: ۴۱

حديث ۴: عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَا يُرْجَمُ الرَّجُلُ وَ الْمَرْأَةُ حَتَّى يَشْهَدَ عَلَيْهِمَا أَرْبَعَهُ شُهَدَاءَ عَلَى الْجِمَاعِ وَ الْإِيلَاجِ وَ الْإِدْخَالِ كَالْمِيلِ فِي الْمُكْحُلَهِ

ولی از مجموع روایات زنا استفاده می شود که زنا مقدمه ای است برای انتقال نطفه که نزد خداوند مغضوب است.

اینکه به تعدادی از روایات اشاره می کنیم که بیانگر این است که انتقال نطفه حرام است. این احادیث چون متضافر است ما دیگر از بررسی سند آنها بی نیاز می شویم:

علل الشرایع ص ۴۷۹ باب ۲۳۰

حدیث ۱: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الرِّضَا ع فِيمَا كَتَبَ إِلَيْهِ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ وَ حَرَّمَ اللَّهُ الزِّنَا لِمَا فِيهِ مِنَ الْفَسَادِ مِنْ قَتْلِ النَّفْسِ (زیرا بین افراد فاسد در مورد تصاحب زنان آلوده دعوا می شود و گاه به دلیل اینکه بچه ای که منعقد می شود را می کشند.) وَ ذَهَابِ الْأَنْسَابِ وَ تَرْكِ التَّرْبِيَهِ لِلْأَطْفَالِ وَ فَسَادِ الْمَوَارِيثِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مِنْ وُجُوهِ الْفَسَادِ محمد بن سنان از کسانی است که شدیدا محل بحث است و مرحوم مامقانی و دیگران بحث مفصلی در مورد او دارند و بعضی او را ثقه و بعضی غیر ثقه می دانند.

تمام این مفاسد مربوط به نطفه ای است که منعقد شده است.

تلقیح مصنوعی جلسه ۱۰

.Your browser does not support the audio tag

بحث اخلاقی:

محدث قمی در سفینه البحار از امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره ی پیامبر اکرم (ص) نقل می کند و می فرماید: فَبَعَثَ مُحَمَّداً ص بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَهِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَ مِنْ طَاعَهِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ ... پیغمبری که در جامعه به او افتخار می کنیم برای هدفی مبعوث شده است. در آیات قرآن در مورد هدف از بعثت اهداف مختلفی ذکر شده است و ما در تفسیر پیام قرآن ده هدف را ذکر کرده ایم.

ص: ۴۲

در حدیث مزبور به دو هدف اشاره شده است که با اهداف قرآن هماهنگ است و آن این است که مردم از عبادت بت ها به عبادت خداوند برسند و از اطاعت شیطان به اطاعت خداوند روی آورند. بنابراین هدف یکی خداپرستی خالص و دوم اطاعت پروردگار است.

تعبیر به وثن که همان بت است، معنای بسیار وسیعی دارد. مراد از آن صرفا بت و بت پرستی ای که در عصر جاهلیت بوده است نمی باشد. بت پرستی انواع دیگری دارد که هنوز ممکن است وجود داشته باشند. هرچند بت پرستی به شکل سنگ و

چوب و یا به شکل ستاره و ماه و خورشید و امثال آن وجود ندارد ولی واقعیت این است که هر چیز که انسان را اطاعت خدا دور کند و به اطاعت خود معطوف دارد بت محسوب می شود.

در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) آمده است که روزی حضرت آمد و فرمود: سیاتی زمان علی امتی یعبدون الاوثان عرض کردند: أ یکون ذلک یا رسول الله؟ فرمود: نعم کل درهم عندهم صنم

در داستان درهم و دینار داستان عجیبی است که وقتی اولین درهمی در دنیا ضرب شد شیطان فریاد شوق انگیزی کشید و بعد درهم را برداشت و بوسید و روی چشمانش گذاشت و گفت: نور چشمان من و میوه ی دل من هستید ما ابالی من ابن آدم اذا عبدکما ان لا یعبد صنما و لا وثنا.

کسی که به خاطر حفظ مقام، حکم خدا را زیر پا می گذارد، مقام او بت اوست کسی که به خاطر علاقه به فرزندش امر به معروف و نهی از منکر را نادیده می گیرد و کارهای خلاف فرزندش را به او متذکر نمی شود فرزندش بت اوست. کسی که تسلیم هوی و هوس همسرش می شود و حکم خدا را فراموش می کند همسرش بت اوست.

ص: ۴۳

از این بالاتر، در حدیث دیگری آمده است کل ما شغلک عن الله فهو صنمک؛ هر چیزی که تو را از خدا مشغول کند بت توست.

اگر چنین باشد بت پرستی هنوز در جامعه رواج دارد و به اشکال مختلف خود را عرضه می کند. اگر بعضی از دل ها را بشکافیم می بینیم در آن بت خانه ی بزرگی قرار دارد. دلی کعبه ی پروردگار است که کسی جز خدا در آن نباشد و اگر هم غیر خدا را می خواهد به خاطر خدا بخواهد، اگر به مال دنیا علاقه دارد برای این است که در مسیر طاعت خداوند آن را خرج کند.

خداوند پیامبر اکرم (ص) را مبعوث کرد که مردم فقط خدا را اطاعت و عبادت کنند. ایام میلاد با سعادت رسول خدا (ص) زمانی است که موجب می شود سیره ی آن حضرت را بازبینی کنیم و در آن دقت و تفکر نماییم.

شیطان هم مفهوم وسیعی دارد در قرآن آمده است که شیطان هم انس است و هم جن. شیطان به معنای موجودی است که طغیان گر است و کسی است که خودخواهی او موجب شد در مقابل خداوند سجده نکند.

در حدیث معروفی از امام صادق علیه السلام آمده است: مَنْ أَصْغَی إِلَی نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ کَانَ النَّاطِقُ یُؤَدِّی عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ کَانَ النَّاطِقُ یُؤَدِّی عَنِ الشَّیْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّیْطَانَ؛ هر کس که گوش به سخن سخنرانی بدهد در واقع او را عبادت کرده است. اگر سخنران از خدا سخن می گوید عبادت خدا کرده است و اگر از شیطان سخن می گوید عبادت شیطان کرده است. (کافی، ج ۶، ص ۴۳۴، حدیث ۲۴.)

باید حواسـمان را جمع کنید که وقتی در نماز می گوییم: ایاک نعبد و ایاک نستعین و یا هنگامی در تشهد می گوید: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له دیگر به خداوند دروغ نگوییم. نماز یادآوری توحید است و توحید اطاعت خداوند را یادآوری می کند. باید حواسمان را جمع کنیم خداپرست باشیم، نه شیطان پرست، مقام پرست و دنیا پرست.

نکته ای پیرامون هفته ی وحدت: ما در زمانی زندگی می کنیم که دشمنان اسلام دست به دست همه داده اند تا اسلام را نابود کننـد زیرا می بیننـد اسـلام در افکـار مردم دنیـا به سـرعت تأثیر می گـذارد و نمی توانـد مانع تبلیغات اسـلامی شود و این مانع وحشت دشمن شده است.

عقل می گوید: باید مطابق آیه ی و اعتصـموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا عمل کرد. در برابر دشـمنان متفق و متحد عقل و شرع حکم می کند که باید متحد بود تا موفق شد. هفته ی وحدت فرصت مناسبی برای تحقق به این امر است.

البته معنـای وحـدت این نیست که ما از شـیعه بودن خود کناره بگیریم و یا مثلا عبارت اشـهد ان علیا ولی الله را از اذان حـذف کنیم. به عقیـده ی ما این عبارت هرچنـد جزء اذان نیست ولی رمز تشـیع می باشـد و نبایـد از اذان حـذف شود. همچنین معنای وحـدت این نیست که به جای مهر بر فرش نماز بخوانیم و یا هنگام نماز دست بر دست بگذاریم. ما تمامی عقائد خود را حفظ می کنیم و در این حال بر مشترکات بسـیاری که با اهل سـنت داریم تأکید می کنیم. پیغمبر ما، قرآن، قبله و بسیاری از عبادات ما مانند نماز، حج، روزه و امر به معروف و نهی از منکر در ما مشترک است و باید بر حفظ آنها کوشش کنیم. همه می گوییم که باید مسلمانان را در سراسر جهان حمایت کنیم.

حتی از ما سؤال شده است که افرادی در پاکستان می گویند که اگر برای عزاداری امام حسین علیه السلام اقدام کنیم چه بسا جانمان به خطر می افتد. ما در جواب گفتیم که اقامه ی عزاداری برای آنها واجب است و برای حفظ آن هر اتفاقی بیفتد اشکالی ندارد.

موضوع: تلقیح مصنوعی

بحث در تلقیح مصنوعی است و ما ده صورت برای آن مطرح کردیم و قرار شد آنها را از نظر عنوان اولی و بعد از نظر عوارض و عناوین ثانوی مانند نظر و لمس حرام و از نظر فرزندی که متولد می شود بحث کنیم.

گفتیم اگر نطفه ی مردی را به همسرش تلقیح کنند اشکالی ندارد ولی اگر نطفه ی مرد اجنبی یا زن اجنبیه را به کسی تلقیح کنند اشکال دارد چه کسی که نطفه را در رحم او کار می گذارند همسر داشته باشد و یا نداشته باشد.

گفتیم بر حرمت این مورد چهار دلیل وجود دارد و دلیل اول آن دلالت روایات بود. در جلسه ی قبل یک روایت را خواندیم و اکنون به روایات دیگر می پردازیم.

وسائل ج ۱۸ باب ۱۳ از ابواب الزنا

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع الزِّنَا شَرٌّ أَوْ شُرْبُ الْخَمْرِ وَ كَيْفَ صَارَ فِي الْخَمْرِ ثَمَانِينَ (چرا شرب خمر هشتاد ضربه شلاق دارد) وَ فِي الزِّنَا مِائَةً فَقَالَ يَا إِسْحَاقُ الْحَدُّ وَاحِدٌ وَ لَكِنْ زِيدَ هَذَا لِتَضْيِيعِهِ النُّطْفَةَ وَ لِوَضْعِهِ إِيَّاهَا فِي غَيْرِ الْمَوْضِعِ الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ (برای اینکه نطفه را ضایع کرده و نطفه را در جایی قرار داده است که خدا به آن امر نکرده بوده است.) در این حدیث نظر، بیشتر به وضع نطفه در غیر محل است نه به خود عمل زنا.

وسائل ج ۱۴ باب ۴ از ابواب النکاح المحرم

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلًا أَقَرَّ نُطْفَتَهُ فِي رَحِمٍ يَحْرُمُ عَلَيْهِ در این روایت هم سخن از انتقال نطفه به رحم غیر حلال است.

حدیث ۲: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ النَّبِيُّ ص لَنْ يَعْمَلَ ابْنُ آدَمَ عَمَلًا أَعْظَمَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ رَجُلٍ قَتَلَ نَبِيّاً أَوْ إِمَاماً أَوْ هَدَمَ الْكَعْبَةَ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ قِبْلَةً لِعِبَادِهِ أَوْ أَفْرَغَ مَاءَهُ فِي امْرَأَةٍ حَرَاماً این روایت مرسله است.

ذیل حدیث شاهد بر مدعا است حال اگر کسی بدون عمل مواقعه از بیرون افراغ ماء کند و رحم جذب کند باز مشمول این روایت است.

مستدرک الوسائل، ج ۱۴ ابواب نکاح المحرم باب ۴

حدیث ۱: الْجَعْفَرِيَّاتُ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا مِنْ ذَنْبٍ أَعْظَمَ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعْدَ الشِّرْكِ مِنْ نُطْفَةِ حَرَامٍ وَضَعَهَا امْرُؤٌ فِي رَحِمٍ لَا تَحِلُّ لَهُ

حدیث ۵: عَوَالِي اللآَّلِي، عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ مَا مِنْ ذَنْبٍ أَعْظَمَ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ نُطْفَةٍ يَضَعُهَا الرَّجُلُ فِي رَحِمٍ لَا يَحِلُّ له

در تمامی این روایات تکیه روی انتقال نطفه بود نه حرمت زنا.

ان قلت: این روایات منصرف است به جایی که انتقال نطفه به رحم حرام از طریق مواقعه و عمل زنا باشد زیرا مصداق آن در زمان صدور روایت فقط از طریق مواقعه بوده است.

قلت: اولاً در آن زمان مصادیق دیگر نیز تصور می شده است و داستان مساحقه یک نمونه از آن است. همچنین می شد که بدون مواقعه افراغ ماء شود و رحم زن جذب نماید. اگر این حرام باشد بین این کار و بین اینکه طبیب با وسائل خاص این عمل را انجام دهد فرقی نیست و هر دو حرام می باشد.

ثانیا: وقتی در حدیثی روی عنوان خاصی عنایت می شود علامت آن است که دلیل اصلی همان عنوان بوده است و نظر چندانی به اسباب و چگونگی انجام آن نبوده است.

بله در مسأله ی زنا بدون انزال حد جَلد و رجم و امثال آن جاری می شود ولی فلسفه ی اصلی حرمت زنی همان افراغ ماء در رحم غیر حلال می باشد.

تلقیح مصنوعی جلسه ۱۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: تلقیح مصنوعی

کلام در تلقیح مصنوعی است و به این بحث رسیدیم که اگر نطفه ی مرد اجنبی را بخواهند به زن اجنبیه ای تلقیح کنند جایز نیست چه زن مزبور دارای همسر باشد و چه نباشد و عکس آن هم جایز نیست به این معنی که نطفه ی زن اجنبیه را نمی توانند در رحم زن اجنبیه بگذارند تا با استفاده از نطفه ی شوهرش باردار شود.

گفتیم چهار دلیل بر حرمت می توان اقامه کرد. دلیل اول را در جلسه ی قبل بیان کردیم و آن این بود بر اساس احادیث متعدد و متضافری بود که اهراق نطفه در رحم زن اجنبیه را حرام می دانست. این کار جزء گناهان بسیار بزرگ شمرده شده است. به این احادیث از دو نظر می توان نگاه کرد. یکی اینکه در جماع روی دخول و خروج اهتمام نشده است بلکه به اهراق نطفه توجه شده است. هرچند مواقعه بدون انزال خود از گناهان کبیره است. دوم اینکه اطلاق روایات فوق، مورد بحث ما را هم شامل می شود. این عمل در سابق مصداق داشته است که در روایات مساحقه خواندیم.

ص: ۴۸

دلیل دوم: حتی اگر روایتی در این مورد نداشتیم، تناسب حکم و موضوع می توانست مشکل را حل کنید. این تناسب در بسیاری از مباحث فقهی کارساز است و به این معنا است که وقتی عرف، حکم و موضوع را با هم می سنجدد گاه استنباط های قطعیه یا ظنیه برای او ایجاد می شود. ادله ی حرمت زنا هم از این باب است که اگر آن را به دست عرف دهیم عرف از آن متوجه می شود که لا اقل یکی از ادله ی حرمت زنا اهراق ماء در رحم زن اجنبیه است. عرف می گوید: ادخال و اخراج هرچند حرمت نفسی دارد و صرفا به سبب مقدمه برای اهراق ماء حرام نشده است با این حال حرمت آن از یک سو به سبب جلوگیری از اهراق ماء می باشد.

مثلا در روایاتی آمده است که ساختن شراب حرام است. این حکم، یک حرمت ذاتی است ولی وقتی آن را به دست عرف

می دهیم، عرف از آن متوجه می شود که پس نوشیدن آن هم حرام است. زیرا حرام بودن ساختن شراب برای جلوگیری از نوشیدن آن است و الا حرمت ساختن شراب به چه دلیل می توانست بوده باشد؟

تناسب حکم و موضوع موجب می شود که شارع چیزهایی را حرام کرده است و ما به سبب تناسب مزبور حرمت چیزهای دیگری را متوجه می شویم. در ما نحن فیه هم حرمت زنا برای این است که فرزندان نامشروع و بدون اصل و نسب در جامعه پدیدار نشوند و این نیست مگر به سبب حرمت اهراق ماء. بنابراین کسی که زنا می کند دو حرام انجام می دهد یکی خود عمل زنا و دیگری اهراق ماء.

ص: ۴۹

دلیل سوم: سلمنا که دو دلیل قبل، قانع کننده نبود و مجبور شویم به سراغ اصل رویم. می گوییم: اصل در این مورد بر اساس مطالعه ی ادله ی نکاح حرمت است.

دو حدیث در این زمینه وارد شده است که بیانگر آن است که اصل در مورد نکاح بر احتیاط می باشد.

وسائل ج ۱۴ ابواب مقدمات نکاح باب ۱۵۷

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ شُعَيْبٍ الْحَدَّادِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع رَجُلٌ مِنْ مَوَالِيكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ قَدْ أَرَادَ أَنْ يَتَزَوَّجَ امْرَأَةً وَ قَدْ وَافَقَتْهُ (زن اعلام موافقت کرده است) وَ أَعْجَبَهُ بَعْضُ شَأْنِهَا (بعضی از شوونات زن موجب شده است که مرد به او علاقه مند شود) وَ قَدْ كَانَ لَهَا زَوْجٌ فَطَلَّقَهَا عَلَى غَيْرِ السُّنَّةِ (طلاقی نبوده که شرایط طلاق شیعه در آن جاری باشد مثلا شاهد عدلین در آن نبود و مانند آن) وَ قَدْ كَرِهَ أَنْ يُقْدِمَ عَلَى تَزْوِيجِهَا حَتَّى يَسْتَأْمِرَكَ (تا شما اجازه دهید) فَتَكُونَ أَنْتَ تَأْمُرُهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع هُوَ الْفَرْجُ وَ أَمْرُ الْفَرْجِ شَدِيدٌ وَ مِنْهُ يَكُونُ الْوَلَدُ وَ نَحْنُ نَحْتَاطُ فَلَا يَتَزَوَّجْهَا. ذکر ولد در این روایت دلیل بر این است که یکی از علل حرمت زنا اهراق و تولید ولد است.

به هر حال ما به مورد فوق کار نداریم بلکه به کبرای کلی نظر داریم و آن این است که باید در مورد نکاح احتیاط شدیدی کرد.

ص: ۵۰

حدیث ۳: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (شیخ صدوق) بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ سَيَابَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ امْرَأَةٍ وَكَّلَتْ رَجُلًا بِأَنْ يُزَوِّجَهَا مِنْ رَجُلٍ إِلَى أَنْ قَالَ فَقَالَ ع إِنَّ النِّكَاحَ أَحْرَى (شایسته است) وَ أَحْرَى أَنْ يُحْتَاطَ فِيهِ وَ هُوَ فَرْجٌ وَ مِنْهُ يَكُونُ الْوَلَدُ الْحَدِيثَ در این روایت هم مسأله ی ولد ذکر شده است.

مطلب دیگر این است که معروف در میان فقهاء این است که نکاح از عبادات است. تفسیر آن این است که عبادت دو معنا دارد: عبادت بالمعنی الاخص و آن عبادتی است که اگر در آن قصد قربت نباشد باطل می باشد. واضح است که نکاح از این دسته نیست.

عبادت بالمعنی الاعم آن است که قصد قربت در آن شرط نیست ولی ثواب بر آن منوط به قصد قربت است. مراد فقهاء این مورد هم نمی تواند باشد زیرا این کار اختصاصی به نکاح ندارد بلکه هر کار مباحی با قصد قربت مستلزم ثواب است. مانند غذا خوردن به نیت تجدید قوا و خدمت به خدا و خلق عبادت می شود.

به نظر ما عبادت بودن نکاح از جنبه ی دیگری است و آن اینکه عبادات جنبه ی توقیفی دارد و بدون اجازه از ناحیل شرع نمی تواند عبادت باشد. نکاح مانند معاملات نیست که از باب امضای شارع مجاز شده باشد بلکه نکاح نص خاص می خواهد و نمی توان در آن (مانند باب معاملات) به سراغ بناء عقلاء رفت و بر این اساس نکاح معاطاتی که بدون عقد انجام می شود باطل است. حال که امر نکاح امری است توقیفی می گوییم از این جهت نکاح من العبادات او شبه العبادات است.

ص: ۵۱

بر این اساس، در مورد نکاح نمی توان به سراغ اصل اباحه رفت بلکه باید احتیاط کرد. بنابراین تلقیح مصنوعی در مورد نطفه ی اجنبی اجنبیه جایز نیست.

با این توضیح صورت چهارم هم واضح می شود و آن اینکه نطفه ی مرد و زن اجنبیه را در خارج ترکیب کنند و در رحم زن سومی کشت کنند. این کار هم حرام است.

از مجموع روایات برداشت می شود که فرزند باید از طریق عقد شرعی نکاح متولد شود و غیر آن نمی شود. حتی این بحث در جایی که نطفه ی زن و مرد اجنبیه را مخلوط کنند و در رحم مصنوعی و یا در آزمایشگاه ترکیب و بارور کنند مطرح می شود و بر اساس ادله ای که اقامه کرده ایم این هم جایز نمی باشد.

اما صورت پنجم: نطفه ی شوهر را با نطفه ی زن اجنبیه ای با هم ترکیب کنند و در رحم همسر او بکارند. این هم حرام است زیرا ترکیب مزبور ترکیب ناشی از عقد نیست. هرچند بخشی از نطفه ای که در رحم زن است از همسرش می باشد ولی چون با نطفه ی زن اجنبیه ای ترکیب یافته است نباید بارور شود.

اما صورت ششم: نطفه ی مرد را با همسرش در بیرون از رحم مخلوط کنند و بعد در رحم همسر بکارند. مثلا نطفه ی مرد یا زن ضعیف است و در خارج آن را تقویت کردند و بعد در رحم همسرش کاشتند.

واضح است که حرمتی بر آن مترتب نیست.

هکذا اگر نطفه ی مرد و همسرش را با هم ترکیب کنند و در رحم زن ثالث کشت کنند، زن ثالث چه همسر دوم مرد باشد و چه بیگانه باشد در هر حال جایز است زیرا ترکیب نطفه شرعی بوده است. این کار مانند آن است که زنی بیگانه فرزندی را شیر دهد. عمل مزبور هم نوعی دادن غذا به فرزند بیگانه است و موجب می شود نطفه، تغذیه کند تا کامل شود.

بعدا هم می گوییم این کار اشبه شیء به رضاع است. زیرا در رضاع هم همان خونی که در رحم است تبدیل به شیر می شود. وقتی نطفه در رحم است هم از همان خون تغذیه می کند.

مضافا بر اینکه اینکه اصاله الحرمه در امر نکاح در جایی است که مسأله ی تولد ولد مطرح باشد ولی در ما نحن فیه ولد، مشروع است و در نتیجه هنگام شک اصاله البرائه از حرمت جاری می شود.

تلقیح مصنوعی جلسه ۱۲

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: تلقیح مصنوعی

صورت دیگر این است که نطفه ی همسر را با زن او مخلوط کنند و در رحم مصنوعی پرورش دهند. صورت دیگر این است که نطفه در رحم مادر از طریق حلال پرورش یافته است و بعد آن را خارج کنند و در رحم مصنوعی پرورش دهند (زیرا مثلا مادر نمی تواند نطفه را بیش از مدت خاصی نگه دارد)

تمامی این موارد جایز است. این از قبیل شیر دادن دایه است که بچه را شیر می دهد و آن را بزرگ می کند همین بچه که در خارج از رحم از شیر مادر تغذیه می کند گاه در رحم زن از او تغذیه می کند و بزرگ می شود. از این رو نقش مادر جانشین نقش مادر رضاعی است. به هر حال دلیلی بر حرمت آن وجود ندارد.

ص: ۵۳

خلاصه اینکه از آن ده صورتی که خواندیم چهار صورت حرام بود و شش صورت حلال. صور حرام در جایی است که نطفه ی زن و یا مرد اجنبی باشد و یا هر دو اجنبی باشد و در رحم شخص ثالثی باشد و چهارم جایی است که هر دو اجنبی باشد و در لوله ی آزمایشگاه و یا رحم مصنوعی بارور کنند.

همه ی آنها حرام است به سبب اینکه بچه از نطفه ی شرعی متولد نمی شود.

اما اگر نطفه مربوط به زن و شوهر باشد در هر صورت به عنوان اولی حلال است. حتی اگر نطفه را قبل از طلاق ترکیب کنند و بعد از طلاق پرورش دهند اشکالی ندارد.

بنابراین اگر دو نطفه را ترکیب کنند و در رحم خود زن و یا زن دیگر بگذارند اشکال ندارد.

محور دوم: بررسی عناوین ثانوی

انجام این کار مستلزم نظر و لمس حرام است (به نظر ما لمس با دستکش هم حرام است و اگر کسی عضو مخصوص را با دستکش لمس کند خالی از شبهه نیست.)

انجام این کارها منوط به این است که ضرورتی در کار باشد. ما به پنج صورت از صور ضرورت را اشاره می کنیم:

صورت اول: زن بیماری جسمی دارد به گونه ای که اگر باردار نشود بیماری اش خطرناک می شود و یا درمان نمی شود. در این صورت تلقیح هایی که به حکم اولی جایز است در مورد او از لحاظ عناوین ثانوی جایز می شود. (همانطور که سزارین جایز است و یا درمان های دیگری که توسط اجنبی و حتی اجنبیه انجام می شود جایز می شود.)

ص: ۵۴

صورت دوم: زن از نظر روانی مشکلی دارد و اگر باردار نشود به بیماری روحی سختی مبتلا می شود. بعضی از زنها هستند که تحمل فرزند نداشتن را ندارند.

صورت سوم: اگر زن باردار نشود زندگی اش متلاشی می شود مثلا مرد او را طلاق می دهد.

صورت چهارم: گاه زوج دچار عسر و حرج می شود و دچار ناراحتی شدید عاطفی می شود. در این حال هرچند مرد دچار ناراحتی شده است و اضطرار متوجه او شده است ولی زن برای درمان شوهرش می تواند بر آن کار اقدام کند.

در مورد تیمم هم می گویند که اگر فرد آب داشته باشد ولی آن را برای فرزند و یا آب دادن به حیوان احتیاج داشته باشد در این حال هرچند فرزند و یا حیوان دچار ضرورت شده اند ولی این ضرورت به فرد سرایت می کند و او هم باید آب را صرف آنها کند و تیمم نماید. بنابراین لازم نیست ضرورت فقط دامان انسان را بگیرد بلکه اگر دامان کسی که با انسان مرتبط است را هم بگیرد ضرورت برای خود آن فرد هم محقق می شود.

در مورد اهل بیت هم موارد بسیاری داریم که برای حفظ جان شیعیان خود، تقیه می کردند و حال آنکه خودشان احتیاجی به تقیه نداشتند.

صورت پنجم: ضرورتی برای زن و یا شوهرش به وجود نیامده است ولی جایی است که مسلمانان در اقلیت هستند و نسل دشمن رو به افزونی است در این حال باید نسل مسلمانان زیاد شود. اگر در این حال زنان بیماری هایی داشته باشند که باید روی به تلقیح مصنوعی آورد باید به آن اقدام کرد.

بقی هنا امور:

الامر الاول: برای عوارض حرام هم استفاده از زن حرام است و هم استفاده از مرد. زیرا زن هم نمی تواند به اعضای تناسلی زن دیگر نظر کند و یا لمس نماید. با این حال هنگام ضرورت بلا اشکال زن مقدم است.

دلیل ما روایات بسیاری است که در باب شهادات وارد شده است که در مسأله ی بکارت و در مسأله ی تولد فرزند چهار زن بروند و مشاهده کنند و شهادت دهند و در روایت آمده است: (تَجُوزُ شَهَادَةُ النِّسَاءِ وَحْدَهُنَّ بِلَا رِجَالٍ فِي كُلِّ مَا لَا يَجُوزُ لِلرِّجَالِ النَّظَرُ إِلَيْهِ) (وسائل، باب ۲۴ از ابواب شهادات، حدیث ۱۰)

الامر الثانی: برای گرفتن نطفه ی مرد گاه می توان از طریق مشروع اقدام کرد. مثلا از طریق ملاعبه با زوجه و یا از طریق مواقعه و عزل در خارج از رحم. ولی گاه از این طریق میسر نیست و چاره فقط در استمناء است. در این حال اگر ضرورتی باشد که اهم باشد این کار مجاز می باشد و الا نه.

الامر الثالث: در حرمت تلقیح نطفه ی اجنبی به زن اجنبیه فرقی نیست که زن، شوهر داشته باشد یا نه. هرچند شوهر دار بودن چه بسا اشد و اقبح باشد (زیرا در زنا هم بین محصنه و غیر آن فرق است و محصنه اقبح می باشد.) همچنین فرقی نیست که زوج راضی باشد یا نه. البته شاید در صورت عدم رضایت زوج اشد و اقبح باشد.

ص: ۵۶

ان شاء الله در جلسه ی بعد سراغ محور سوم می بریم که در مورد احکام فرزندی است که از این طریق متولد می شود که با چه کسی محرم است و از چه کسی ارث می برد و مواردی دیگر.

تلقیح مصنوعی جلسه ۱۳

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: تلقیح مصنوعی

قرار بود امروز وارد بحث فرزندی شویم که از طریق تلقیح مصنوعی متولد می شود. ولی ابتدا به نکته ای که از بحث دیروز باقی مانده است می پردازیم:

اگر نطفه ی زن و مردی را جدا کنند. بعد از مدتی آنها از هم جدا شده و طلاق می گیرند آیا جایز است این دو نطفه را هم با هم ترکیب کنند و در رحم شخص ثالثی بگذارند؟

همچنین اگر نطفه ی زن و مردی را قبل از ازدواج جدا کنند و بعد از ازدواج ترکیب کنند آیا این کار جایز است؟

همچنین اگر نطفه را از هر دو بگیرند و بعد یکی از زوجین فوت کند آیا می توانند نطفه را ترکیب کنند؟

نقول: باید دید که آیا معیار، حال ترکیب است، یا زمانی است که نطفه را می گیرند؟

اگر به روایات سابق مراجعه کنیم که سخن از افراغ ماء در رحم بود استنباط کنیم که معیار حال ترکیب است نه حال گرفتن نطفه. بنابراین هرچند نطفه در حال ازدواج و محقق بودن عقد خارج شده است ولی الآن که با هم ترکیب می شود مصداق رحمی است که لا تحل له می باشد.

همچنین اگر نطفه قبل از ازدواج گرفته شود و بعد که می خواهند ترکیب کنند در حالی باشد که رحم زن برای او حلال است که جایز می باشد.

ص: ۵۷

حتی نطفه را قبل از طلاق بگیرند و بعد از طلاق رجعی زوج راضی به ترکیب نطفه شود چه بسا این علامت رجوع در عده ی رجعیه هم باشد. (البته اینکه قصد رجوع هم باید باشد یا نه محل بحث می باشد.)

المحور الثالث: احکام فرزندی که از طریق تلقیح مصنوعی متولد می شود.

حکم فرزند از لحاظ، محرمیت، نفقه و ارث با هم متفاوت می باشد.

اما در صوری که تلقیح مصنوعی مجاز بود (مواردی که نطفه از زن و مردی که عقد شرعی بسته اند گرفته شود.) در این

موارد بلا اشکال فرزند به زوجین ملحق است حتی اگر در رحم ثالث و یا در رحم مصنوعی پرورش یابد.

مثلاـ در عمومات ارث می خوانیم: (یُوصِیکُمُ اللَّهُ فی أَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ فَإِنْ کُنَّ نِساءً فَوْقَ اثْنَتَیْنِ (اگر ولد دو دختر یا بیشتر باشند) فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَکَ) (نساء / ۱۱)

حکم در این روایت روی اولاد رفته است.

مسأله ی ولادت تابع انعقاد نطفه ای است که در اصلاب رجال و ارحام النساء است. اگر نطفه منعقد شود کافی است که ولد بودن محقق شود هرچند محل پرورش آن در رحم مادر واقعی نباشد. عرفا نمی گویند که چون این فرزند که نطفه اش از آن پدر و مادر است ولی در آزمایشگاه متولد شده است دیگر فاقد پدر و مادر می باشد.

همچنین عناوین، ام، اب، اخ، اخت و غیره در آیات و روایات ارث همه بر فرزند مزبور صدق می کنند.

ص: ۵۸

هکذا احکام محرمیت و نکاح. در قرآن آمده است: (حُرِّمَتْ عَلَيْكَمْ أَمَّهاتُكَمْ وَ بَناتُكَمْ وَ أَخَواتُكَمْ وَ عَمَّاتُكَمْ وَ خالاتُكَمْ) (نساء / ۲۳) فرزندی که از طریق تلقیح مصنوعی متولد شده است پدر، مادر، خواهر، عمه و خاله دارد و همه ی آن عناوین در ما نحن فیه هم صادق است و محرمیت در همه ی آنها وجود دارد.

هکذا آیات و روایاتی که دال بر وجوب نفقه است روی اولاد و امثال آن رفته است. هکذا روایات مربوط به حضات و ولایت همه شامل فرزند مزبور می شود.

خلاصه اینکه فرزند مزبور هیچ فرقی با فرزندی که از مادرش متولد شده است ندارد.

اما اگر نطفه ی زن و مرد به طرز نامشروعی با هم ترکیب شود یعنی در حالی باشد که بین صاحبان دو نطفه عقد شرعی منعقد نشده باشد:

اما در جایی که نطفه ی مرد بیگانه ای را به زنی ملحق کرده اند و فرزندی متولد شده است. این فرزند ارتباطی به شوهر آن زن ندارد زیرا نطفه ی او با زنش ترکیب نشده است. این ولد اشبه شیء به ولد الزنا می باشد البته زنایی محقق نشده است.

از این رو باید احکام ولد الزنا را در اسلام مشخص کنیم:

ولد الزنا زمینه های نامساعد بسیاری دارد ولی این دلیل نمی شود که انسانی ناپاک باشد و هرگز وارد بهشت نشود. حتی اگر خوب باشد ثوابش بیشتر است زیرا باید بیشتر روی خودش کار کند. با این حال ولد الزنا از نظر شارع به معنای فرزند غیر قانونی و نامشروع است از این رو شرع برای او احکام فرزند و ارزش فرزندی قائل نیست بنابراین تمامی احکام ولد از او سلب می شود. بنابراین ارث برای او ثابت نیست. این حکم اجماعی است که ولد الزنا از پدر و بستگان پدر ارث نمی برد همچنین مشهور گفته اند که او از مادر و بستگان مادری ارث نمی برد (قول شاذی گفته اند از مادر و بستگان مادری ارث می برد.)

ص: ۵۹

مرحوم محقق در شرایع می گوید: حق این است که نسبی بین فرزند مزبور و والدین نیست در نتیجه وقتی نسبی در کار نباشد ارث خود به خود ملغی می شود.

احکام محرمیت در ولد الزنا: با این حال، در باب محرمیت نمی توانیم این حرف را بزنیم یعنی ولد الزنا نمی تواند با مادرش ازدواج کند و اگر فرزند دختر باشد نمی تواند با پدرش ازدواج کند. مذاق متشرعه چنین اقتضاء می کند. هکذا در مورد ازدواج با خواهر و برادر.

بنابراین احکام ارث در جایی جاری است که ازدواج شرعی و قانونی باشد ولی احکام نکاح در مورد نکاح عرفی است.

البته امام قدس سره در تحریر احتیاط کرده اند که برادرش به او خواهر که نامشروع متولد شده است نگاه نکند ولی به نظر ما این احتیاط مستحب است.

اما احکام نفقه در ولد الزنا: ظاهر ادله این است که نفقه ی او به عهده ی پدر است. پرورش دادن و انفاق فرع بر تولد قانونی بلکه تولد عرفی و طبیعی هم موجب تحقق انفاق است. فرزندی که کوچک و ضعیف است باید پرورش یابد و احق الناس به همان پدرش می باشد.

حکم ولایت بر او: در مورد ولایت بر او باید بحث کرد که آیا پدرش بر او ولایت دارد یا حاکم شرع.

خلاصه اینکه مهمترین چیزی که از فرزند نامشروع حذف می شود ارث است نه چیز دیگر.

حال باید دید که فرزند تلقیحی که از نطفه ی دو نفر بیگانه با هم ترکیب شده است در حکم ولد الزنا می باشد؟

این مسأله بین فقهاء مورد اختلاف است. آیه الله خوئی در بعضی از رساله های خود قائل هستند که فرزند مزبور از طریق عمل زنا (ادخال و اخراج) به وجود نیامده است از این رو ارث می برد. (هرچند تلقیح مزبور حرام است)

با این حال بعضی دیگر معتقدند که هرچند عمل مزبور زنا نیست ولی ملاک زنا در آن محقق است. ملاک این است که فرزند از طریق نکاح شرعی متولد نشده باشد که در ما نحن فیه محقق است.

ان شاء الله این نکته را در جلسه ی بعد بیشتر توضیح می دهیم.

تلقیح مصنوعی جلسه ۱۴

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: تلقیح مصنوعی

در تلقیح مصنوعی به این بحث رسیدیم که فرزندهایی که از طریق تلقیح نامشروع متولد می شوند به چه کسی منتسب هستند.

ممکن است بعضی بگویند: الولد للفراش و للعاهر الحَجَر در نتیجه فرزندی که از طریق مزبور به وجود آمده است منسوب به پدر و مادری است که نطفه اشان با هم ترکیب شده است.

ما در جواب می گوییم: باید دید آیا این حدیث ناظر به موارد شک است یا موارد علم را هم شامل می شود؟

توضیح ذلک: اگر تلقیح مصنوعی واقع شود و فرزند متولد شود و شک کنیم که فرزند مال پدر است و یا از تلقیح در آن حال می توانیم به حدیث مزبور تمسک کنیم و بگوییم فرزند به پدر منتسب است. هکذا اگر زنایی محقق شود و مواقعهٔ مشروعی هم در کار باشد و ندانیم فرزندی که متولد شده است حاصل زنا است یا مواقعهٔ شرعی در این حال می گوییم: مطابق حدیث مزبور فرزند به پدر و مادرش منسوب است و زنا نیست.

ص: ۶۱

اما در موارد علم به عدم دیگر نمی توان به حدیث فوق تمسک کرد. مثلا زوج دو سال در سفر است و از زن فرزندی متولد شده است این فرزند یقینا از زنا است و هرگز منسوب به فراش نیست. بنابراین می گویند هنگامی ولد منسوب به ابوین است و حدیث مزبور جاری می شود که زمان حمل از اقل حمل و اکثر حمل تجاوز نکند. از این او اگر زوج به مسافرت رفته است و زن بعد از پنج ماه یا بعد از دوازده ماه صاحب فرزند شود دیگر حدیث مزبور جاری نمی شد.

به عبارت دیگر حدیث مزبور ناظر به مقام اثبات است نه مقام ثبوت یعنی حدیث نمی خواهد بگوید که حتی اگر یقین داری فرزند نامشروع است باز هم او را باید به پدر و مادر نامشروعش منتسب بدانی.

دیروز در بحث کبروی به سراغ احکام ولد الزنا رفتیم و گفتیم: احکام ولد متفاوت است. بعضی از احکام ولد الزنا مانند ارث

و یا ولایت بر ولد الزنا جاری نیست ولی احکامی مانند محرمیت و نفقه بر آن بار می شود.

صاحب شرایع می فرماید: اما ولد الزنا فلا نسب له. یعنی نسب ولد الزنا غیر قانونی است و نسب او کالعدم می باشد و انتسابی به پدر و مادرش ندارد و لا یرثه الزانی و لا التی ولدته و لا احد من انسابهما (نه از داعی نه عمو و نه دیگران) و لا یرثهم هو و میراثه لولده (فرزند و همسرش) و مع عدمهم فللامام.

بنابراین اگر ولد الزنا همسر و یا فرزندانی دارد از آنها ارث می برد و ارث می دهد ولی به والدین و منسوبین به آنها نه. اگر هم همسر و فرزند ندارد وارث او امام است.

اما بحث صغروی: آیا متولد شده از تلقیح نامشروع در حکم ولد الزنا است؟

در این مسأله سه قول وجود دارد:

قول اول: آیه الله خوئی و عده از شاگردان ایشان قائلند تلقیح مزبور هرچند نامشروع است ولی حکم ولد الزنا بر آن بار نمی شود و فرزند مزبور تمامی احکام ولد مشروع را دارا است. دلیل ایشان این است که زنایی محقق نشده است تا فرزند متولد شده منسوب به آن باشد.

قول دوم: امام قدس سره در تحریر در مسألهٔ ۳، ۴ و ۵ می فرماید: در این مورد باید احتیاط کرد. در نتیجه در مسألهٔ محرمیت نباید به مادر و یا خواهر و غیره نگاه نکند و از آن طرف در مورد ازدواج هم با آنها ازدواج نکند و در مورد میراث هم احتیاط کند یعنی با ورثه مصالحه کنند و هر دو راضی باشند به گونه ای که اگر ارث داشته باشد چیزی به دستش برسد و به همان راضی باشد و اگر نداشته باشد سایر ورثه از اینکه چیزی می دهند راضی باشند.

قول سوم: مختار ما این است که فرزند مزبور هیچ تفاوتی با ولد الزنا ندارد.

دلیل اول ما تعبیری است که در کلام محقق بود و آن اینکه شارع که برای نکاح و نسب برنامه ای چیده است معنایش این است که اگر کسی این قانون را رعایت نکند دیگر نسب شرعی محقق نمی شود.

شارع فرموده است که تنها راه شرعی بودن فرزند از طریق نکاح مشروع است و در غیر آن هیچ حکمی از احکام ولد جاری نیست. شارع با قرار دادن قانون مزبور به دلالت التزامی احکام ولد را از غیر طریق قانون مزبور نفی می کند.

ص: ۶۳

در ما نحن فیه هم هرچند زنا محقق نشده است ولی فرزند مزبور قانونی نیست

البته ولد شبهه هم از نظر شارع ملحق به ولد قانونی است و این در واقع مانند تبصره ای بر قانون ولد مشروع است.

موضوع احکام ولد الزنا نیست تا اینکه همانند آیه الله خوئی بگوییم چون زنا نیست از این رو ولد الزنا بودن هم بر آن صدق نکند.

دلیل دوم این است که در روایات آمده است الولد للفراش. در این روایات تکیه بر فراش بودن است که همان نکاح شرعی (و یا شبهه) می باشد. اگر موضوع که فراش است محقق شد حکم ولد بار می شود و الا نه. تلقیح مصنوعی نامشروع از طریق فراش نبوده است زیرا بین پدر و مادرش عقد شرعی بسته نشده بود از این رو نسب بودن از ولد سلب می شود. نقطهٔ مقابل آن هم عاهر می باشد.

بنابراین نباید سعی کنیم ببینیم تلقیح مصنوعی مصداق ولد الزنا هست یا نه بلکه باید ثابت کنیم مصداق فراش می باشد.

بحث دیگر در مورد مادر جانشین است که از رحم او استفاده شده است که فرزند با او چه نسبتی دارد.

می گوییم: فرزند به آن زن محرم است. علت آن هم قیاس اولویت آن به رضاع است. اگر نوزادی یک شبانه روز از زنی شیر بخورد با او محرم می شود چگونه می شود که نطفه ای که بیش از نه ماه از آن زن تغذیه کرده است محرم او نباشد به گونه ای که بعدا بتواند با همان زن ازدواج کند؟ هیچ فقیهی نمی تواند به خلاف آن قائل شود.

ص: ۶۴

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



